

بازنگری تاریخ معاصر و خیانت رجال ایرانی

(دوران قاجار، دوران پهلوی، دوران حکومت اسلامی)



این مبحث برای آگاهی فرزندان ایرانزمین بویژه نسل جوان تهیه شده است تا بیاموزند و برای رسیدن و نگاهداری ایران آزاد، آباد و سرافراز مبارزه کنند و همواره حرمت و شرف ایرانی را پاس بدارند و با تلاش و فداکاری، کشوری نیرومند با مردمی آگاه و مسئول، به نسلهای آینده انتقال دهند و لازمه آن این است که میهن پرستی را در روح و روانمان پیروانیم و پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را سرلوحه بقای خویش قرار دهیم.

توطئه تجزیه آذربایجان

توافق روسها و انگلیسیها برای جدا کردن خوزستان در مقابل

تجزیه آذربایجان

روز هفتم مه سال ۱۹۴۵ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۴) با تسلیم بدون قید و شرط آلمان، جنگ در اروپا خاتمه یافت. پیش از خاتمه جنگ دولت **بیات** سقوط کرده و جای خود را به دولت **حکیمی** داده بود. حکیمی پس از معرفی کابینه خود به مجلس در اوایل خردادماه ۱۳۲۴ طی یادداشتی به متفقین یادآوری کرد که نیروهای خارجی در ایران طبق تعهدات قبلی خود باید تا شش ماه بعد از خاتمه جنگ، ایران را تخلیه کنند، ولی دولت ایران تقاضا دارد که کار تخلیه هرچه زودتر انجام پذیرد تا دست دولت در حل مسائل و مشکلاتی که از جنگ ناشی شده، باز باشد.

دولت حکیمی پیش از اینکه پاسخ یادداشت خود را از متفقین دریافت نماید، سقوط کرد و اکثریت مجلس به نخست وزیری **محسن صدر** (صدرالاشرف) اظهار تمایل نمود. دولت صدر نیز با مخالفت‌های شدیدی در مجلس روبرو شد و بیش از چهار ماه دوام نیاورد. در مدت زمامداری صدرالاشرف، اوضاع آذربایجان متشنج شد و با تشکیل یک گروه سیاسی تجزیه طلب به نام «فرقه دمکرات» که از طرف دولت شوروی حمایت می شد، زمینه برای یک شورش مسلحانه در آذربایجان فراهم گردید.

در سومین کنفرانس متفقین که در اواخر تیرماه ۱۳۲۴ در پتسدام تشکیل شد، **ترومن** رئیس جمهور جدید آمریکا (که پس از مرگ روزولت در روز ۱۲ آوریل ۶ - ۲۳ فروردین ۱۳۲۴ جانشین او شده بود) و **اتلی** نخست وزیر جدید انگستان (که پس

فهرست

- ۱ توطئه تجزیه آذربایجان
- ۳ خاطرات جیمز بیرنس درباره مذاکرات کنفرانس مسکو
- ۴ دسیسه زیرکانه انگلیس برای تجزیه ایران
- ۷ جرج آلن سفیر وقت آمریکا در ایران و معضل آذربایجان
- ۱۱ نجات آذربایجان
- ۱۳ لغو قرارداد پیشنهادی نفت با شوروی
- ۱۳ زمینه سازی قدرت گرفتن محمد رضا شاه
- ۱۵ قوام السلطنه
- ۱۶ سناریوی ترور محمد رضا شاه
- ۱۶ روچیلدها و امپراتوری جهانی صهیونیسم
- ۱۹ روچیلدها و اقتصاد غرب
- ۲۰ سیطره روچیلدها بر اقتصاد جهان
- ۲۰ پدر سرزمین اسرائیل
- ۲۲ روچیلدها و استعمار بریتانیا
- ۲۴ سر وینستون چرچیل و روچیلدها
- ۲۶ روچیلدها و سلطنت پهلوی

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.



روز دوم آبان ماه ۱۳۲۴ **ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)** مجدداً با رأی تمایل اکثریت (۷۵ رأی از ۹۴ رأی) نمایندگان مجلس به نخست وزیری انتخاب شد و این بار اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان در شرایط بحرانی آن روز، به دولت وی رأی اعتماد دادند. در این زمان شاه نقش مؤثرتری در تعیین

خط مشی سیاسی کشور به عهده گرفته بود و با تأکید و اصرار او نیروئی از ایران برای تقویت پادگان تبریز به آذربایجان اعزام شد، ولی ستون اعزامی در شریف آباد قزوین از طرف ارتش سرخ متوقف گردید و دولت شوروی به یادداشت اعتراض آمیز دولت ایران که روز ۲۶ آبان ارسال شده بود ترتیب اثری نداد.

در روز ۱۱ آبان ۱۳۲۴ در امتداد خاتمه جنگ جهانی دوم، بزرگترین محاکمه سیاسی تاریخ به نام **دادگاه نورونبرگ** کار خود را آغاز کرد. در این دادگاه متهمان به جرم توطئه و جنایت علیه صلح و جنایات جنگی و ضد بشری، محاکمه شدند. ریاست دادگاه به عهده **لرد یورنسی انگلیسی** قرار گرفت. در دادگاه چهار دادستان انجام وظیفه می کردند از چهار کشور **شوروی، آمریکا، فرانسه و انگلیس**. در این دادگاه ۲۱ نفر از سران آلمان نازی به محاکمه کشیده شدند.

در این حال فرقه دمکرات آذربایجان، کنگره ای به نام کنگره خلق آذربایجان در تبریز تشکیل داد و روز اول آذرماه ۱۳۲۴ ضمن تلگرافی به عنوان شاه و نخست وزیر و رئیس مجلس و جراید پایتخت اعلام داشت که کنگره خلق آذربایجان به اتفاق آراء تصمیم گرفته است به «حکومت مرکزی ایران» و پنج دولت بزرگ اتحاد شوروی، آمریکا، انگلستان، فرانسه و چین (اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد) مراجعه و درخواستهای مشروع و قانونی خود را عنوان نماید. در این اعلامیه قید شده بود که «خلق آذربایجان بنا به علل و حوادث بیشمار تاریخی دارای ملیت، آداب و رسوم و خصوصیات مخصوص به خود می باشد و این خصوصیات به وی حق می دهد که با مراعات استقلال و تمامیت ارضی ایران، مانند تمام ملت‌های جهان به موجب منشور آتلانتیک در تعیین سرنوشت خود آزاد و مختار باشد». در همین روز **مرتضی قلی بیات (سهام السلطان)** نخست وزیر سابق از طرف دولت مرکزی به استانداری آذربایجان انتخاب گردید.

همزمان با آذربایجان، حرکت‌های تجزیه طلبانه ای نیز در کردستان شکل گرفت، که مانند فرقه دمکرات آذربایجان از حمایت ارتش سرخ برخوردار بود. رهبری فرقه دمکرات آذربایجان را سید جعفر

از شکست چرچیل در انتخابات پارلمانی انگلیس به جانشینی وی انتخاب شد) بر لزوم تخلیه ایران از نیروهای متفقین تأکید کردند، ولی **استالین** حاضر به تعیین تاریخ معینی برای خروج نیروهای شوروی از ایران نشد. یکی از بهانه های روسها برای به تأخیر انداختن تخلیه ایران این بود که می گفتند تاریخ تخلیه ایران شش ماه بعد از پایان جنگ تعیین شده و چون جنگ هنوز خاتمه نیافته، موعد تخلیه ایران نیز هنوز فرا نرسیده است! روسها می گفتند تا وقتی که جنگ در خاور دور ادامه دارد، جنگ دوم جهانی را نمی توان خاتمه یافته تلقی کرد. البته کمتر از یک ماه پس از کنفرانس پتسدام ژاپن هم به دنبال پرتاب دو بمب اتمی بر روی شهرهای پرجمعیت آن کشور تسلیم شد و بهانه دیگری برای روسها نماند.



جعفر پیشه وری رئیس فرقه دموکرات آذربایجان

در سوم شهریور ۱۳۲۴ **سید جعفر پیشه وری** به دنبال رد اعتبارنامه وی و توقیف روزنامه «آژیر»، وارد تبریز می شود و در ۱۲ شهریور بیانیه ای صادر کرد، در این بیانیه زبان ترکی و خودمختاری آذربایجان را جزو مرام خود قرارداد و حزب دمکرات آذربایجان و هیئت مؤسسان آن در ۲۲ شهریور اعلام گردید. پیشه وری به سمت صدر فرقه و **شبستری** به معاونت وی برگزیده شدند و در همین زمان حزب توده، الحاق خود را به حزب دمکرات آذربایجان اعلام نمود.

در این زمان فعالیت **حزب توده** روز به روز افزایش می یافت و برای دولت، مشکلات روزافزون تولید می نمود. در این رابطه در روز ۲۳ شهریور ۱۳۲۴ از طرف فرماندار نظامی تهران (**سرتیپ عبدالعلی اعتماد مقدم**) حکومت نظامی اعلام شد تا از اجتماع افراد حزب توده به منظور تشکیل میتینگ و سخنرانی جلوگیری به عمل آید. همچنین محل حزب توده و شورای متحد کارگران به وسیله مأمورین حکومت نظامی و ژاندارمری تصرف شد و عبور و مرور از خیابان فردوسی، محل حزب توده قدغن گردید. در زد و خوردی که در محل حزب توده واقع در خیابان فردوسی بین نظامیان و افراد حزب به عمل آمد عده زیادی، از جمله **دکتر فریدون کشاورز** وکیل توده ای مجلس توسط **سرگرد زرین نعل** به شدت مضروب و مجروح شدند. در ۲۹ شهریور ۱۳۲۴ سید محسن صدر استعفای خود و وزیران کابینه را به شاه ابلاغ می نماید.

پیشه وری که عنوان نخست وزیر، یا به قول خودشان «باش وزیر» آذربایجان را داشت، کابینه خود را معرفی نمود. پیشه وری به عنوان امتیاز برای تهران از معرفی وزیر خارجه خودداری نمود و گفت اگر با دولت مرکزی به تفاهم برسیم وزیر خارجه ما همان وزیر خارجه ایران خواهد بود! ظاهراً مرحله اول که در مسکو طرح شده بود این بود که دولت ایران نخست به «خودمختاری» آذربایجان در قلمرو حکومت ایران رضایت بدهد، تا قسمت دوم برنامه، یعنی تجزیه کامل آذربایجان در موقع مناسب تری به مرحله اجرا درآید.

لشگر تبریز روز ۲۲ آذرماه بدون مقاومتی تسلیم شد، ولی تیپ رضائیه درمقابل تجزیه طلبان به مقاومت پرداخت و پس از چند روز زد و خورد و تحمل تلفات سنگین از پای درآمد. در این میان کردها هم دعوی استقلال کردند و به دستور **قاضی محمد** رئیس حزب کومله کردستان پرچم ایران از فراز ساختمان های دولتی پائین آورده شد و پرچم استقلال کرد بر فراز عمارات کردستان برافراشته شد.

در روز ۲۲ آذر ۱۳۲۴ **بیات** استاندار آذربایجان چون نتوانست کاری انجام دهد به تهران بازگشت و **پیشه وری** با **سرتیپ علی اکبر درخشانی** فرمانده لشکر سوم آذربایجان قراردادی تنظیم کرد و به موجب این قرارداد لشکر سوم آذربایجان تسلیم بلاشرط گردید.

چند روز بعد از این وقایع، کنفرانس وزیران خارجه سه کشور آمریکا، انگلیس و شوروی در مسکو تشکیل شد. دستور کار کنفرانس مذاکره درباره مسائل ناشی از جنگ بود، که عمدتاً مسائل اروپا را دربر می گرفت، ولی با وقایعی که در ایران اتفاق افتاده بود طبعاً مسئله ایران هم در دستور مذاکرات قرار گرفت.

خاطرات «جیمز بیرنس» درباره مذاکرات کنفرانس مسکو و معضل آذربایجان

وزیر خارجه وقت آمریکا «**جیمز بیرنس James Byrnes**» در کتاب خاطراتش که تحت عنوان «گفتار صادقانه Speaking Frankly» انتشار یافت، درباره مذاکرات کنفرانس مسکو توضیحات مفصلی داده و از آن جمله درباره ایران می نویسد:

«در اولین ملاقات با **استالین** که روز نوزدهم دسامبر (۲ آذر ۱۳۲۴) صورت گرفت به او گفتم که ما راجع به وقایع ایران به واسطه تعهدی که پزیدنت **روزولت** و **چرچیل** و خود او در سال ۱۹۴۳ در تهران داده اند بسیار نگران هستیم ... وقایعی که قبل از کنفرانس حاضر در ایران به وقوع پیوسته حاکی از این است که تعهد مذکور ممکن است نقض گردد. دولت ایران در اجرای تعهدات مذکور تقاضا کرده است نیروهای خارجی هرچه زودتر آن کشور را تخلیه کنند، ما بلادرنگ دستور دادیم بقیه ارتش آمریکا از ایران خارج شوند و من

پیشه وری، کمونیست باسابقه ایرانی که از مؤسسين اولین حزب کمونیست ایران در جریان نهضت جنگل بوده و در زمان سلطنت رضاشاه دستگیر و زندانی شده بود، به عهده داشت و در رأس فرقه تجزیه طلب «**کومله**» کردستان **قاضی محمد** قرار گرفته بود.



پیشه وری بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۲۰ روزنامه ای به نام «آزیر» در تهران منتشر می کرد و مستقیماً با سفارت شوروی در تهران ارتباط داشت. پیشه وری در انتخابات دوره چهاردهم با کمک و مداخله روسها به نمایندگی تبریز انتخاب شد، ولی اعتبارنامه او در مجلس به تصویب نرسید. پیشه وری بعد از این ماجرا بیش از پیش خود را به دامن روسها انداخت و به آلت بلا اراده ای در دست آنها مبدل گردید.

بیات مأموریت داشت با پیشه وری وارد مذاکره شده و با دادن وعده و وعیدهایی او را از تعقیب نقشه های تجزیه طلبانه خود منصرف سازد. ولی پیشه وری، اختیاری برای تغییر این نقشه نداشت. نقشه در مسکو طرح شده بود و روسها می خواستند قبل از تخلیه ایران از نیروهای خود، آذربایجان را از پیکر ایران جدا کنند و تدریجاً به صورت یکی از جمهوریهای شوروی یا ضمیمه جمهوری آذربایجان و شوروی درآورند.

در روز ۱۸ آذر ۱۳۲۴ **حکیمی** نخست وزیر برای حل قضایای آذربایجان، با آقایان **قوام السلطنه**، **معتمد الملک**، **مستشار الدوله**، **منصور الملک** و **بهاء الملک** به مشاورت پرداخت.

فرقه دمکرات از اوایل آذرماه، با تشکیل گروههای مسلح که با اسلحه روسی و تحت نظر افسران ارتش سرخ سازمان داده می شدند، به تدریج بر شهرها و روستاهای آذربایجان مسلط شد و روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ با محاصره لشکر تبریز از طرف سربازان فرقه، که ارتش سرخ آنها را تحت حمایت خود گرفته بود، تسلط نیروهای تجزیه طلب بر آذربایجان به مرحله قطعی رسید. در همین روز «مجلس ملی آذربایجان» با شرکت نمایندگان فرقه دمکرات در تبریز تشکیل شد و تشکیل «**دولت خلق آذربایجان**» به ریاست پیشه وری اعلام گردید.



جمعی از افسران و نظامیان فرقه دمکرات آذربایجان

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

شد ... اظهارات استالین مبنی بر این که او از احتمال خرابکاری در معادن نفت باکو به وسیله ایرانی ها نگران است عذر غیرموجهی برای نگاه داشتن ارتش سرخ در خاک ایران بود، و مخصوصاً اشاره او به این که پس از انقضای مهلت مقرر در اعلامیه تهران، موضوع خارج کردن نیروهای شوروی را از ایران مورد بررسی قرار خواهد داد « که آیا این کار به مصلحت هست یا نه ! » نشان می داد که نگرانی های ما درباره انجام تعهدات اعلامیه تهران کاملاً موجه بوده است. به همین جهت تصمیم گرفتیم در این مورد کوشش مجددی به عمل آورده و موقعیت خودمان را نسبت به تعهداتی که داریم به استالین بفهمانیم.

مسئله ایران، اولین مطلبی بود که من در دومین ملاقات خود با استالین مطرح کردم و به او گفتم که من از مطرح شدن شکایت ایران در اولین جلسه مجمع عمومی ملل متحد نگران هستم و افزودم که به نظر من شایان اهمیت است که دولتهای بزرگ تعهدات خود را نسبت به کشورهای کوچک محترم بشمارند. درضمن یادآوری کردم که اگر دولت ایران نسبت به خودداری دولت شوروی از انجام تعهدات خود به سازمان ملل متحد شکایت کند ما ناچاریم از ایران پشتیبانی کنیم و موجب نهایت تأسف برای دولت آمریکا خواهد بود که در آغاز کار سازمان ملل متحد با دولت شوروی مخالفت نماید. **ارنست بوین Ernest Bevin** وزیر خارجه انگلستان پیشنهاد کرد کمیسیونی از نمایندگان سه دولت انتخاب شود تا به ایران رفته و راه حلی برای اختلافات موجود پیدا کنند. استالین درباره این پیشنهاد نظر قطعی ابراز نکرد و من مجدداً اظهار امیدواری کردم که وضعی در ایران پیش نیاید که تولید اختلافی بین ما و شوروی بنماید. استالین در جواب من گفت: « نگران نباشید ما کاری نخواهیم کرد که صورت شما سرخ بشود ! »

دسیسه زیر کانه انگلیس برای تجزیه ایران

در کنفرانس وزیران خارجه آمریکا، شوروی و انگلیس در مسکو سرانجام درباره اصول پیشنهاد وزیر خارجه انگلیس درباره تشکیل یک کمیسیون سه جانبه برای بررسی مسائل ایران توافق شد، ولی تشکیل این کمیسیون، که مفهوم دیگر آن متزلزل ساختن تعهدات اعلامیه تهران و باز گذاشتن راه تجدید نظر در آن بود، در تهران با بدبینی تلقی شد. رادیو لندن در برنامه فارسی روز پانزدهم دی ماه ۱۳۲۴ خود خبری درباره این موضوع پخش کرد که نقل آن ما را از توضیحات بیشتری در این مورد بی نیاز می سازد. عین گفتار رادیو لندن به شرح زیر است:

« از تهران خبر می رسد که **سر ریدر بولارد** سفیر کبیر انگلستان و آقای **والاس مری** سفیر کبیر آمریکا در تهران، به دولت

پیمای برای دولت شوروی و دولت انگلستان فرستاده و توصیه کردم که آنها هم همین کار را بکنند، ولی دولت شوروی نه فقط از تخلیه ایران خودداری می نماید، بلکه از حرکت ۱۵۰۰ سرباز ایرانی به سوی آذربایجان جلوگیری کرده است. من به استالین گفتم که اگر ما تعهدات مندرجه در اعلامیه تهران را انجام ندهیم احتمال کلی دارد که ایران شکایت خود را در جلسه ملل متحد که به زودی در لندن منعقد خواهد شد مطرح کند و آمریکا به عنوان امضاء کننده اعلامیه تهران مجبور خواهد شد که از ایران پشتیبانی نماید ... به نظر من توجیه این مسئله بسیار مشکل است که حضور ۱۵۰۰ سرباز ایرانی چگونه ممکن است ۳۰/۰۰۰ ارتش شوروی را، چنانکه اظهار شده است به خطر بیناندازد.

استالین در جواب من گفت معادن نفت شوروی در اطراف باکو در نزدیکی مرز ایران واقع شده و امنیت این معادن برای شوروی حائز اهمیت است. این معادن باید درمقابل هر اقدام خصمانه ای از طرف ایران محافظت شود و هیچ اعتمادی هم به دولت فعلی ایران نمی توان داشت. ممکن است عناصر خرابکاری به معادن مزبور اعزام شوند و چاههای نفت را آتش بزنند. استالین افزود که چون دولت شوروی به موجب پیمان منعقد حق دارد نیروهای خود را تا پانزدهم مارس در ایران نگاه دارد، قصد ندارد که ایران را قبل از آن تاریخ تخلیه کند و در آن تاریخ هم باید وضع را بررسی نمود و ملاحظه کرد که آیا ممکن است سربازان شوروی را از ایران خارج نمود یا نه. تصمیم راجع به این موضوع موکول به رویه دولت ایران خواهد بود. استالین همچنین متذکر شد که **قرارداد ۱۹۲۱** بین ایران و شوروی، به دولت شوروی این حق را می دهد که هرگاه احتمال خطری از منبع خارجی متوجه اتحاد شوروی بشود، ارتش خود را به شمال ایران اعزام نماید.

من به استالین گفتم که باعث تعجب است که او نظر دولت ایران را نسبت به شوروی خصمانه تلقی می نماید، زیرا تا آنجا که ما اطلاع داریم دولت ایران نهایت همراهی و همکاری را در کار حمل اسلحه و تدارکات به شوروی در زمان جنگ به عمل آورده است. ضمناً گفتم که دولت آمریکا روز دوم مارس (۱۲ اسفند ۱۳۲۴) را موعده خاتمه تخلیه ایران می داند نه ۱۵ مارس، که استالین ذکر کرده بود. استالین در پاسخ گفت که دولت شوروی هیچ گونه نظر ارضی یا غیر ارضی نسبت به ایران ندارد، ولی باز هم به مسئله «امنیت منابع نفت باکو» اشاره کرد و گفت هر وقت دولت شوروی از امنیت منابع نفتی خود اطمینان حاصل کند نیروهای خود را از ایران خارج خواهد کرد ...

هرقدر بیشتر راجع به عذر استالین برای نگاهداشتن ارتش خود در ایران فکر کردم، بیشتر از اعتماد به سیاست شورویها کاسته

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

است. در این کتاب، که از طرف دانشگاه معتبر آکسفورد انگلستان چاپ شده و عنوان آن «امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه» است، در فصل مربوط به وقایع ایران از سال ۱۹۴۵ به بعد، ابتدا به مکاتبات **سر ریدر بولارد** سفیر کبیر وقت انگلیس در ایران با وزارت خارجه انگلستان بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی اشاره شده است. مطالعه این مکاتبات و تلگرافها، که مربوط به سالهای بعد از جنگ است، نشان می دهد که **سفیر لئیم و بدخواه انگلیس** در ایران در تمام این گزارشها و مکاتبات خود با وزارت خارجه انگلیس سعی در تحقیر دولت و مردم ایران و تأکید بر «طبیعی بودن» احساسات تجزیه طلبانه مردم آذربایجان داشته است. در یکی از این گزارشها، که به تاریخ سوم مارس ۱۹۴۶ (۱۳ اسفند ۱۳۲۴) خطاب به **بوين** وزیر خارجه انگلستان فرستاده شده است، **بولارد** از حکومت پوشالی دمکراتها در تبریز به عنوان «**دولت ملی آذربایجان**» نام برده و می نویسد: احساسات جدائی طلبانه در آذربایجان ایران نیرومندتر از تمام استانهای دیگر است و دلائل تاریخی و طبیعی محکمی دارد. «نامردی» و عدم توجه مأمورین دولتی ایران به خواستها و احساسات مردم آذربایجان موجب شد که اهالی آذربایجان از نیروهای مهاجم روسی به منزله «آزاد کنندگان» خود استقبال کردند (!!) مردم آذربایجان حتی روسها را بر حاکمان فاسد و ستمگر ایرانی ترجیح می دهند (!!) و به نظر می رسد که تمایلات شدیدی به پیوستن به آذربایجان شوروی در میان آنها وجود دارد ...

در کتابی که به آن اشاره شد و محصول چندین سال تحقیق نویسنده معتبری چون «**ویلیام راجر لویس**» است به پیشنهاد **بوين** برای تشکیل یک کمیسیون سه جانبه برای بررسی مسائل ایران هم اشاره شده و ضمن آن آمده است «**بوين** ترجیح می داد مسئله ایران، به جای اینکه در سازمان ملل متحد مطرح شود و متفقین (زمان جنگ) را در آغاز کار این سازمان، رو در روی یکدیگر قرار دهد، بین خود کشورهای ذینفع حل و فصل گردد. علاوه بر آن **بوين** نسبت به مقاصد آمریکائها در ایران بدگمان بود و تصور می کرد که انگلستان در یک کمیسیون سه جانبه برای حل مسائل مربوط به ایران، بهتر می تواند منافع خود را تأمین نماید، تا این که این موضوع به جلسات سازمان ملل متحد کشانده شود. از طرف دیگر «بدترین» نتیجه ای که ممکن بود از کنفرانس سه جانبه حاصل شود شناسائی یک آذربایجان مستقل بود، که به حفظ بقیه خاک ایران در ازاء آن می ارزید (!)

شاه علیرغم «نصایح مشفقانه!» **سر ریدر بولارد** حاضر به قبول پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه جانبه نشد و نمایندگان مجلس نیز به اشاره او به مخالفت با این پیشنهاد برخاستند.

ایران پیشنهاد کرده اند که با یک کمیته سه نفری که از نمایندگان شوروی، انگلستان و آمریکا تشکیل شده همکاری نماید تا اوضاع ایران را به طور عموم و اوضاع آذربایجان را بالاخص مورد بررسی قرار دهند. دو سفیر کبیر در این باره با محمد رضا شاه نیز مذاکراتی نموده و این پیشنهاد را به ایشان تقدیم کرده اند. دولت ایران هنوز جواب منفی به این پیشنهاد نداده است و شاید بخواهد قبل از موافقت با این پیشنهاد آنرا به مجلس شورای ملی عرضه کند ...»

شاه در مصاحبه با **کارانجیا** روزنامه نگار هندی، طرح **بوين** را «توطئه تازه ای برای تقسیم ایران به مناطق نفوذ» خوانده و می گوید: «به نظر می رسد اساس پیشنهادات **بوين** این بود که متفقین دولت ایران را برای دادن اختیارات بیشتر به استانها تحت فشار بگذارند تا بعضی ایالات بتوانند حکومت خودمختاری برای خود تشکیل دهند. هرچند ظاهراً این حکومتهای خودمختار در قالب انجمن های ایالتی و ولایتی، که در قانون اساسی ایران پیش بینی شده جزئی از ایران به شمار می آمدند، اما طرح **بوين** در واقع تشکیل حکومتهای خودمختاری را در مناطقی مانند **آذربایجان، گیلان و مازندران، گرگان و کردستان** تحت نفوذ و کنترل شوروی و تشکیل حکومتهای خودمختار خوزستان و فارس را تحت نفوذ و کنترل انگلیس در نظر داشت ... این در واقع یک طرح جدید تقسیم ایران به مناطق نفوذ مانند قرارداد ۱۹۰۷ بود.»

سوء نیت انگلیسیها در پیشنهاد تشکیل کمیسیون سه جانبه، در تلگراف مورخ دهم ژانویه ۱۹۴۶ (بیستم دی ماه ۱۳۲۴) **والاس مری** سفیر آمریکا در تهران به وزیر خارجه آمریکا نیز منعکس شده است. **والاس مری** در این تلگراف می گوید: «**سر ریدر بولارد** در اصل طرح پیشنهادی مربوط به تشکیل کمیسیون سه جانبه در ایران، مخصوصاً به وضع خوزستان مهمترین استان نفت خیز ایران و وجود یک اقلیت عرب زبان در آنجا اشاره کرده و چنین به نظر می رسد که انگلیسیها امکان جدا کردن خوزستان را از ایران در ازاء تثبیت موقعیت شورویها در آذربایجان در مد نظر دارند ...»

در ۲۹ دی ماه ۱۳۲۴ دولت ایران درباره دخالت های شوروی در شئون ایران و دسیسه های جداسازی آذربایجان و کردستان، به شورای امنیت شکایت می کند و در ۳۰ همین ماه **ابراهیم حکیمی** نخست وزیر به علت عدم موفقیت در قضیه آذربایجان از نخست وزیری استعفاء داد.

در کتاب مهم و معتبری که در سال ۱۹۴۸ درباره سیر سیاست انگلیس در خاورمیانه چاپ شده، و چاپ سوم آن در سال ۱۹۸۸ به دست نویسنده رسیده است، اسرار شگفت آور و تازه ای از توطئه تجزیه ایران با موافقت و مشارکت انگلیسیها فاش شده

قوام السلطنه روز ۲۵ بهمن ماه، کابینه خود را معرفی کرد و علاوه بر سمت نخست وزیری سرپرستی دو وزارتخانه خارجه و کشور را هم به عهده گرفت. یکی از اولین اقدامات قوام السلطنه در مقام



نخست وزیری تغییر رئیس ستاد ارتش و رئیس کل ژاندارمری و فرماندار نظامی تهران بود، که نوعی مبارزه طلبی با شاه به شمار می آمد. قوام السلطنه همچنین با تعیین ملک الشعراء بهار به سمت وزیر فرهنگ و **مظفر فیروز** (پسر نصرت الدوله فیروز) که خصومت دیرینه ای با شاه داشت به سمت معاون نخست وزیر، بر

بدگمانی شاه نسبت به خود افزود، ولی شاه در آن شرایط بحرانی چاره ای جز تسلیم و رضا نداشت.

قوام السلطنه روز ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ با تعیین **سهام السلطان بیات** وزیر دارائی کابینه خود به سمت نایب نخست وزیر در رأس هیئتی عازم مسکو شد و در مدت بیست روز توقف در مسکو جلسات متعددی با **استالین** و **مولوتف** و سایر مقامات شوروی ملاقات و مذاکره کرد.

در روز ۱۱ اسفند ۱۳۲۴ کلیه نیروهای انگلیس طبق عهدنامه سه جانبه خاک ایران را ترک گفتند ولی نیروهای شوروی از تخلیه ایران خودداری نمودند. در همین روز رادیو مسکو اعلام کرد که شوروی قوای خود را در یک قسمت از خاک ایران که تا اندازه ای آرام به نظر می رسد خارج خواهد کرد، این نواحی عبارتند از: **مشهد، شاهرود و سمنان**. ولی قوای شوروی در سایر نقاط باقی خواهند ماند تا اوضاع روشن شود.

قوام السلطنه تاریخ مراجعت خود را به تهران طوری تنظیم کرده بود که مقارن پایان دوره **چهاردهم مجلس** باشد و اجباری برای حضور در مجلس و گزارش مذاکرات و اخذ رأی اعتماد نداشته باشد. البته برای حفظ ظاهر روز ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ که عمر مجلس چهاردهم به پایان می رسید در مجلس حضور یافت و در یک جلسه خصوصی گزارشی از مذاکرات خود را در مسکو به اطلاع نمایندگان رساند.

قوام السلطنه در پایان گزارش خود که متضمن هیچ نتیجه مثبتی در حل اختلافات ایران و شوروی نبود گفت «در خاتمه باید بگویم اگر چنانچه اظهار داشتیم مذاکرات ما نتیجه مطلوب نبخشید، البته این اظهارات نباید دلیل یأس گردد. نه تنها عقیده شخص من، بلکه نظر تمام وطن پرستان و دوراندیشان این است که ملل ایران و

شاه در مصاحبه با کارانجیا روزنامه نگار هندی، ضمن بحث درباره وقایع آذربایجان و طرح تشکیل **کمیسیون سه جانبه**، نخست وزیر وقت را یک **عامل انگلیس** معرفی می کند و می گوید انگلیسیها می خواستند به دست او نقشه تجزیه و تقسیم ایران را به مناطق نفوذ عمل کنند و **حکیمی** در اجرای مقاصد انگلیسیها در ارجاع قضیه به سازمان ملل متحد تعلل می کرد و حل قضیه از طرف کمیسیون سه جانبه را بر طرح شکایت ایران در سازمان ملل متحد ترجیح می داد ... حکیمی سرانجام تحت فشار شاه و مجلس مجبور شد از مداخلات دولت شوروی در ایران به سازمان ملل متحد شکایت کند و از فکر حل مسئله از طریق کمیسیون سه جانبه انصراف حاصل نماید. در تاریخ ۱۹ ژانویه سال ۱۹۴۶ (۲۹ دی ماه ۱۳۲۴) **تقی زاده** سفیر کبیر ایران در لندن، که در ضمن نمایندگی ایران را در سازمان ملل متحد به عهده داشت، طی نامه ای به دبیرکل سازمان ملل متحد، ضمن تشریح مداخلات دولت شوروی در ایران و بهانه جوئی آن کشور برای خودداری از تخلیه ایران، **درخواست رسیدگی به شکایات ایران را در شورای امنیت سازمان ملل متحد نمود**. سازمان ملل متحد در آن زمان تازه شروع به کار کرده بود و تا آماده شدن آسمانخراش شیشه ای سازمان در نیویورک، جلسات عمومی و سایر ارکانهای سازمان در نیویورک، جلسات مجمع عمومی و سایر ارکانهای سازمان در لندن تشکیل می شد. **شکایت ایران در دستور کار شورای امنیت قرار گرفت** و پس از استماع توضیحات نماینده ایران و پاسخ نماینده شوروی، در تاریخ سی ام ژانویه (دهم بهمن ۱۳۲۴) طی قطعنامه ای به طرفین توصیه شد مستقیماً برای حل اختلافات خود وارد مذاکره شده و نتیجه را تا یک ماه بعد به اطلاع شورا برسانند. دولت حکیمی پیش از تشکیل جلسه شورای امنیت برای رسیدگی به شکایت ایران سقوط کرد و **احمد قوام** (قوام السلطنه برادر **وثوق الدوله** امضاء کننده قرارداد ۱۹۰۷ و عموزاده **مصدق** بود) روز ششم بهمن ماه ۱۳۲۴ با رأی تمایل اکثریت بسیار ضعیفی (۵۳ رأی موافق در مقابل ۵۱ رأی) به نخست وزیری منصوب شد. اولین کار قوام السلطنه پس از صدور فرمان نخست وزیری در روز هفتم بهمن ماه ارسال تلگرافی به عنوان **استالین و اتلی** (نخست زیر انگلستان) و **بیرنس** وزیر خارجه آمریکا و اعلام آمادگی ایران برای حل اختلافات موجود از طریق مذاکرات مستقیم بود. قوام السلطنه همچنین تلگرافی به عنوان **تقی زاده** سفیر کبیر ایران در لندن و نماینده ایران در سازمان ملل متحد فرستاد و از او خواست که شکایت ایران را از شورای امنیت پس بگیرد، ولی **تقی زاده** این تلگراف را که بعد از حضور او در جلسه شورای امنیت رسیده بود، در جلسه شورا حضور یافت و نطق مفصل و مستدلی در تشریح مداخلات شوروی و تعلل و بهانه جوئی آن کشور در انجام تعهدات خود نسبت به ایران ایراد نمود.

همزمان با شروع تخلیه نیروهای شوروی از ایران مذاکرات با نمایندگان آذربایجان به ریاست **پیشه وری** آغاز شد. قوام السلطنه برای خوشایند روسها فعالیت **حزب توده** را آزاد گذاشت و سه وزیر توده ای وارد کابینه خود کرد. قوام السلطنه در ملاقاتهای خود با سفیران انگلیس و آمریکا به آنها اطمینان می داد که ایران به دامن روسها نیافتاده و فعالیت حزب توده هم تحت کنترل است.

آمریکائیهها بیشتر نگران تخلیه ایران از نیروهای شوروی بودند، ولی انگلیسیها به احتمال استمرار نفوذ شورویها در ایران و عواقب تشکیل یک پارلمان طرفدار شوروی و تصویب قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی می اندیشیدند. روز ۱۶ آوریل ۱۹۴۶ (۲۷ فروردین ۱۳۲۵)، یعنی دوازده روز پس از اعلام امضای موافقتنامه نفت ایران و شوروی یک جلسه اضطراری در وزارت خارجه انگلیس تشکیل شد. موضوع جلسه بررسی اوضاع ایران و بحث درباره گزارش «**رابرت هاو Robert Howe**» یکی از معاونان وزارت خارجه انگلیس بود. در این گزارش به خطرات گرایش ایران به چپ و «تشکیل یک پارلمان و حکومت دست نشانده در ایران» که منافع حیاتی انگلستان را به مخاطره خواهد انداخت، اشاره شده و آمده است که روسها به بهره برداری از منافع نفت شمال ایران اکتفا نخواهند کرد و بعد از آنکه جای پای خودشان را محکم کردند درصدد لغو امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران و تصاحب آن برخوانند آمد. گزارش «رابرت هاو» با این جملات ادامه می یابد: «استقلال ایران دیگر امری پایان یافته و مربوط به گذشته است و ما برای حفظ منافع خود، پیش از آنکه خیلی دیر بشود، باید تاکتیک های روسها را برای خنثی کردن نقشه های آنها به کار بگیریم و دولت مستقلی در جنوب غربی ایران (خوزستان) تشکیل دهیم». گزارش ها و نظریاتی که درباره آن ابراز شده بود برای **بوین** (وزیر خارجه انگلستان) ارسال شد، ولی بوین آن را مسکوت گذاشت تا سیر وقایع بعدی در ایران بکلی اجرای آن را منتفی ساخت.

سیر وقایع بعدی را در اسناد محرمانه وزارت خارجه آمریکا، که سی سال بعد از این وقایع انتشار یافته، و با وجود اهمیت آن از نظر تاریخ ایران هنوز به فارسی ترجمه نشده است، دنبال می کنیم. این اسناد حاوی نکاتی است که برای اولین بار منتشر می شود. این گزارشها از جلد هفتم گزارش روابط خارجی آمریکا در سال ۱۹۴۶ استخراج شده است.

جرج آلن سفیر وقت آمریکا در ایران و معضل آذربایجان

«**جرج آلن**» سفیر جدید آمریکا در ایران که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۵ مأموریت خود را در ایران آغاز کرد، در اولین گزارش خود به وزیر امور خارجه آمریکا، که به تاریخ ۸ مه، (۱۸ اردیبهشت)

شوروی به حکم عوامل زیاد تاریخی و همبستگی طبیعی و جغرافیایی و احتیاج متقابل اقتصادی و مقتضیات فرهنگی و اجتماعی باید با یکدیگر دوست صمیمی گردند و روابط آنان باید روی اصل صداقت و احترام کامل متقابل که لازمه صلح است استوار شود و هدف منشور (ملل متحد) نیز همین گونه روابط صادقانه و عادلانه و صلح جویانه است تا جهان و مردم جهان از آسیب جنگ و خونریزی مصون بمانند...
قوام السلطنه توافقهایی محرمانه ای را که در سفر مسکو با **استالین** و **مولوتف** به عمل آورده بود فاش نکرد، ولی نتایج این توافقهها به تدریج آشکار شد: در روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۴ **سادیچکوف** سفیر کبیر جدید روسیه وارد تهران شد. وی دارای اختیارات کامل برای حل اختلافات ایران و شوروی بود. روز ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ بین قوام السلطنه و سادیچکوف سفیر جدید شوروی موافقتنامه ای درباره تشکیل یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی به امضاء رسید. مدت قرارداد پنجاه سال و حوزه عملیات تمام مناطق شمالی ایران به استثنای حاشیه مرزی ایران با ترکیه بود. سهم شوروی در این شرکت برای ۲۵ سال اول قرارداد ۵۱ درصد و سهم ایران ۴۹ درصد در نظر گرفته شده بود که در ۲۵ سال دوم مساوی (پنجاه پنجاه) می شد. قوام السلطنه به روسها قول داده بود که انتخابات مجلس پانزدهم را به ترتیبی انجام خواهد داد، که قرارداد بدون برخورد با مشکلی به تصویب مجلس برسد. پیرو امضای این قرارداد اعلامیه ای در سه ماده به شرح زیر از طرف دولتین ایران و شوروی انتشار یافت:

- ۱- قسمت های ارتش سرخ از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶، یعنی یکشنبه چهارم فروردین ۱۳۲۵ در ظرف یک ماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه می نماید.
- ۲- قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضای مدت هفت ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.
- ۳- راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت آمیزی برای اجرای اصلاحات طبق قوانین موجود و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.



در اینجا لازم است اشاره شود که آقای **ترومن** رئیس جمهور آمریکا در اول فروردین ماه ۱۳۲۵ **اولتیماتوم** معروف خود را برای دولت شوروی فرستاد و تهدید کرد که اگر شوروی ایران را تخلیه نکند آمریکا نیز نیروهای خود را وارد ایران خواهد کرد.

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

سفیر آمریکا در گزارش مورخ ۱۵ مه (۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵) خود به عنوان وزیر خارجه آمریکا می نویسد «**قوام** امروز این عقیده خود را به من ابراز کرد که دولت ایران باید امتیازی به آذربایجان بدهد و از آن جمله به موضوع فرماندهی قوای آذربایجان و تعیین استاندار اشاره نمود. قوام گفت اگر ما حاضر به دادن این امتیازات نشویم ممکن است آذربایجان اعلام استقلال کند و سلسله پهلوی را نفی نماید. قوام افزود شاه در جریان مذاکرات اخیر دخالت کرده و مانع از مصالحه با پیشه وری شده است. درباره سخنان شب گذشته پیشه وری در رادیو تبریز که شکست مذاکرات تهران را به دخالت اشخاص غیر مسئول نسبت داده بود گفت که منظور او شاه بوده است ... قوام از من خواست که از نفوذ خود در شاه برای جلب موافقت وی با دادن امتیازاتی به آذربایجان استفاده کنم و اضافه کرد که اگر او (شاه) خواهان حفظ تاج و تخت خود و یکپارچگی ایران است باید با این تقاضاها موافقت نماید. قوام سپس با لحن تندتری گفت اگر شاه تن به سازش ندهد خطر بروز یک جنگ بین ایران و شوروی محتمل است. من فکر می کنم که اشارات قوام به خطری شاه و تاج و تخت او را تهدید می کند برای وادار ساختن وی به دادن امتیازات مورد نظرش در مورد آذربایجان است.»

سفیر آمریکا گزارش مفصل مورخ ۲۵ مه (پنجم اردیبهشت ۱۳۲۵) خود را به وزیر خارجه آمریکا با این مقدمه شروع می کند که قوام السلطنه ممکن است برای خوشایند شورویها شکایت ایران را از دستور شورای امنیت خارج کند و سپس با اشاره به ناآرامی هائی که ممکن است در ایران بروز کند اطلاعات زیر را برای وزارت خارجه آمریکا مخابره می نماید:

۱- با اینکه سربازان اونیفورم پوش ارتش سرخ ایران را تخلیه کرده اند هنوز عده قابل توجهی با لباس شخصی یا اونیفورم ارتش آذربایجان باقی مانده اند. نایب کنسول آمریکا در تبریز (دوهر) تعداد آنها را فقط در تبریز ۲۵۰۰ نفر تخمین می زند. البته خیلی از آنها از اهالی آذربایجان شوروی هستند و تشخیص هویت واقعی آنها روشن نیست.



۲- درباره مداخله شورویها در امور ایران به جز موارد بالا نمی توان مورد مشخصی را ارائه نمود. در تبریز پیشه وری مرتباً در کنسولگری شوروی با کنسول ملاقات می کند و کنسول هم زیاد به دیدن او می رود و به نظر می رسد که پیشه وری در تمام اقدامات خود با او مشورت می نماید. در تهران سفیر شوروی از «غیرقابل پیش بینی بودن» قوام سر در گم شده و با این که از بعضی اقدامات حسین علاء نماینده ایران در سازمان ملل

مخابره شده است می نویسد «**قوام** در اولین ملاقاتم با او، که امروز صبح صورت گرفت، از مشکلاتی که در مذاکراتش با پیشه وری پیش آمده سخن گفت. او با تأکید بر این که این قسمت از صحبت‌های او خیلی محرمانه است گفت آنقدر که با شاه مشکل دارد با پیشه وری مشکل ندارد و افزود با پیشه وری به توافق هائی رسیده، ولی شاه با اصول این توافق ها مخالفت می کند و بیشتر تمایل به استفاده از نیروی نظامی برای حل مسئله آذربایجان است. قوام افزود شاه فکر می کند می تواند با اعزام یک نیروی پنج شش هزار نفری بر آذربایجان مسلط شود، در حالیکه قسمتی از این نیروها ممکن است در عمل به طرف مقابل ملحق شوند و بعلاوه آذربایجانی ها یک نیروی سی هزار نفری دارند که می تواند بخوبی با ارتش ایران مقابله کند. قوام سپس گفت مشکل اصلی او از آنجا ناشی می شود که شاه در مقام فرماندهی کل قوا ارتش را در اختیار دارد و از من خواست که در ملاقات آینده ام با شاه، بدون اینکه به حرفهای او اشاره نمایم، شاه را نصیحت کنم ... من از او سؤال کردم آیا کار تخلیه نیروهای شوروی از ایران به انجام رسیده است. قوام گفت مأمورینی که از طرف دولت به تبریز و جلفا رفته اند گزارش داده اند که نیروهای شوروی این دو نقطه را تخلیه کرده اند و قرار است سفیر شوروی اعلامیه ای درباره خاتمه کار تخلیه منتشر نماید. به او گفتم اعلامیه سفیر شوروی کافی نیست و دولت ایران باید با اطمینان کامل و اطلاعات دست اول خاتمه تخلیه ایران را از نیروهای شوروی به شورای امنیت گزارش بدهد ...»

جرج آن در گزارش مورخ ۱۳ مه (۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۵) خود می نویسد: «قوام امروز صبح به من خبر داد که پیشه وری و اعضای هیئت نمایندگی آذربایجان در حال عصبانیت به تبریز بازگشتند. قوام افزود که ناراحتی پیشه وری و همراهانش از شکست مذاکرات متوجه شخص او نیست، زیرا می دانند که او طرفدار یک راه حل مسالمت آمیز و جلوگیری از خونریزی است. قوام پرسید اگر کار به جنگ بکشد شورای امنیت چه کاری می تواند برای ما بکند. من بی پرده به او گفتم اگر ایران می خواهد از طرح دعوی خود در شورای امنیت نتیجه بگیرد باید دلایل روشنی درباره دخالت خارجی ارائه بدهد و ملاحظه کاری را کنار بگذارد ... و اضافه کردم که اظهارات ضد و نقیض علاء در نیویورک و مظفر فیروز در تهران به موقعیت ایران لطمه می زند. من در ضمن به گزارش مطبوعات درباره حضور سفیر شوروی در مذاکرات بین قوام و پیشه وری اشاره کردم و گفتم حضور نماینده شوروی در این مذاکرات دخالت شورویها را در امور ایران توجیه می کند و موضع ایران را هنگام طرح شکایت در شورای امنیت تضعیف می نماید ...»

مؤسسين حزب توده، فرماندار تهران شد و دولت تصميم مي گيرد هشت ميليون ريال براي اصلاحات آذربايجان در اختيار انجمن ايلتي تبريز قرار دهد.

احمد قوام در ۹ تير ماه ۱۳۲۵ طی پيامی تشكيل حزب دمکرات ايران را به اطلاع ملت ايران رسانيد و اعلاميه ای مبنی بر ائتلاف حزب توده و حزب دمکرات ايران به امضای آقایان **اللهيار صالح و مهندس غلامعلی فيروز** از طرف حزب دمکرات ايران و آقایان **دکتر فریدون کشاورز و ایرج اسکندری و ضياء الدين الموتی** از طرف حزب توده انتشار يافت. در ۲۳ پيرو اين حرکت تير ماه ۱۳۲۵ در تمام مراکز نفتی شرکت نفت ايران و انگليس در خوزستان از طرف کارگران عضو اتحاديه کارگران، اعتصاب عمومي اعلام گرديد. در نتیجه بين دستجات مختلف کارگران، درگیری صورت گرفت و جمعی از قبایل عرب نیز به اين درگیری و زد و خورد پيوستند. البته اين بحران از طرف سفارت انگليس در تهران رهبری می شد.

در ۲۹ تير ماه هیئت مؤسس **حزب دمکرات ايران، احمد قوام** را به سمت **رهبر کل حزب** برگزيد. اعضای کمیته مرکزی به اين شرح معرفی شدند. سردار فاخر حکمت، مظفر فيروز، محمد ولی میرزا فرمانفرمائيان، موسوی زاده، سيد هاشم وکیل، ابوالحسن حائری زاده، ابوالحسن عمیدی نوری، محمود محمود، زين العابدین فروزش، ابوالحسن صادقی و حسن ارستجانی.



جرج آن در گزارش مورخ ۶ اوت (۱۵ مرداد ۱۳۲۵) خود به وزیر خارجه آمریکا می نویسد که «قوام با وارد کردن **وزیران توده ای** به کابینه اش شاه و تمام مملکت را غافلگیر کرده است» و اضافه می کند که گویا برای پیشه وری یا یکی از همکاران او هم پستی در کابینه اش در نظر گرفته شده است. سفیر آمریکا سپس عقیده یکی از اعضای هیئت دیپلماتیک آمریکا در ايران را به نام «**روسو**» که قبلاً کنسول آمریکا در تبریز بوده است منعکس کرده و می نویسد «به نظر روسو نه فقط آذربايجان، بلکه باقیمانده ايران هم به تدریج تحت کنترل شورويها در می آید و اگر وضع به همین منوال پیش برود، قوام حتی اگر بخواهد راه بازگشت نخواهد داشت».

متحد اظهار عدم رضایت کرده است، فکر می کند علاء با اطلاع او این اقدامات را کرده است.

۳- **مظفر فيروز** (معاون سیاسی قوام السلطنه) در عین حال که به نظر می رسد عامل اجرای مقاصد شورويهاست، جاه طلبی های شخصی هم دارد و هدف نهائی او به دست گرفتن قدرت انتقام جوئی از شاه است (پدر مظفر فيروز را پدر شاه فعلی کشته است) ... خود قوام فکر می کند که می تواند با شورويها و نيروهای چپ بازی کند و در موقع خود چپ ها را سر جای خودشان بنشاند.

۴- در حال حاضر دولت ايران از پیشنهاد اعزام یک هیئت تحقیق از طرف شورای امنیت به ايران استقبال نمی کند. ولی طرح اين موضوع می تواند موقعیت دولت را در مذاکره با آذربايجانی ها تقویت نماید.

سفیر آمریکا پس از اين تلگراف با شاه ملاقات می کند و روز بعد (ششم اردیبهشت) در تلگرافی به وزیر امور خارجه آمریکا می نویسد که «شاه از سیاست انفعالی قوام ناراضی است و خواهان اطمینان یافتن از حمایت آمریکا برای مقابله با مداخلات شورويهاست». ولی **قوام السلطنه** در جلب رضایت روسها تا آنجا پیش می رود که **حسین علاء** نماینده ایران را در سازمان ملل متحد از مقام خود معزول می نماید و سه وزیر توده ای وارد کابینه خود می کند. پیش از تشکیل کابینه ائتلافی با حزب توده هیئتی به ریاست **مظفر فيروز** به تبریز می رود و موافقتنامه ای با **پیشه وری** امضا می کند که بر اساس آن **مجلس خلق آذربايجان** به **انجمن ايلتي آذربايجان** تغییر نام می دهد و **سلام الله جاويد** وزیر کشور حکومت پیشه وری حکم استانداری آذربايجان را دریافت می نماید، ولی آذربايجان عملاً در اختیار پیشه وری و فرقه دمکرات است و اين تغییر ظاهری، تغییری در ماهیت جدائی آذربايجان از ايران نمی دهد. **جرج آن** سفیر آمریکا در گزارش مورخ ۱۷ ژوئن (۲۷ خرداد ۱۳۲۵) خود به وزیر خارجه آمریکا می نویسد «توافق ۱۳ ژوئن (۲۳ خرداد ۱۳۲۵) بين تهران و تبریز موفقیت بزرگی برای قوام به شمار نمی آید ... من تصور می کنم به جای اين که آذربايجان به قلمرو حاکمیت ايران برگشته باشد، ايران تحت نفوذ آذربايجان قرار گرفته و نه فقط حزب دمکرات آذربايجان قدرت خود را تمام و کمال حفظ کرده، بلکه حزب کمونیست دیگر ايران یعنی توده را نیز در گسترش نفوذ خود بر اساس ايران یاری خواهد نمود ...



ناظران امور در اینجا بیش از پیش درباره مقاصد واقعی قوام دچار تردید می شوند و عموماً بر اين باورند که او خود را بیش از اندازه به دامان شورويها انداخته و راهی برای بازگشت ندارد ... در ۲۷ خرداد همين سال **عباس اسکندری** مدير روزنامه سیاست و یکی از

اراده ملت ايران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

دولت تهران باید به طور کامل با حکومت تبریز قطع رابطه کند و با استقرار یک نیروی نظامی قوی در مرزهای آذربایجان از نفوذ آنها به بقیه خاک ایران جلوگیری به عمل آورد. به نظر او دولت تهران به خاطر حفظ آذربایجان در قلمرو حکومت ایران امتیازات زیادی به شورویها داده، که مشارکت وزیران توده ای در کابینه یکی از آنهاست و این وضع تمام ایران را در خطر نفوذ و سلطه شوروی قرار خواهد داد.»

سفیر آمریکا در گزارش خود اضافه می کند که انگلیسیها بیشتر به منافع نفتی خود در ایران می اندیشند تا استقلال ایران. او در خاتمه می نویسد برخلاف نظر سفیر انگلیس « من معتقدم که جدائی آذربایجان از ایران از فشار شوروی بر ایران نخواهد کاست، بلکه آنها را در موقعیت نیرومندتری برای رسیدن به اهداف دیگر خود در ایران قرار خواهد داد. من هنوز نمی توانم این نظر را قبول کنم که آذربایجان از دست رفته است ... و معتقدم که ما باید با همه توان خود به حمایت از تمامیت ارضی ایران براساس اعلامیه تهران و منشور ملل متحد ادامه بدهیم.»

روز سی ام سپتامبر (هشتم مهر ۱۳۲۵) **سفیر آمریکا** به تقاضای **قوام السلطنه** با او ملاقات می کند و در گزارشی به همین تاریخ به وزارت خارجه آمریکا می نویسد که قوام پس از حوادث جنوب از ادامه سیاست آشتی جوینانه خود در مسئله آذربایجان مأیوس شده و برای حل مشکلات خود از ما کمک می خواهد. در پی این تلگراف، **آچسون Acheson** که در غیاب **بیرنس** کفالت وزارت خارجه آمریکا را به عهده دارد، تلگرافی به تاریخ اول اکتبر (نهم مهر ۱۳۲۵) به عنوان وزیرخارجه آمریکا که در پاریس است مخابره کرده و ضمن آن می نویسد: « ما از سیر حوادث اخیر در ایران نگران هستیم. این وضع که خطر مداخله احتمالی انگلستان و شوروی را در یک جنگ داخلی در ایران در بر دارد، تهدیدی برای صلح و امنیت بین المللی به شمار می آید. به فرض این که خطر چنین مداخله ای هم وجود نداشته باشد، تهدیدی که متوجه استقلال و حاکمیت ایران است با اصول منشور ملل متحد و سیاست ایالات متحده آمریکا مغایرت دارد. ادامه این اوضاع ممکن است به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ یا تسلط یک قدرت خارجی بر ایران منجر شود. در این شرایط بهترین راه حل ممکن برای حفظ استقلال ایران تقویت قوام و مطمئن ساختن او از کمک و حمایت آمریکاست ... » این تلگراف با تأیید وزیرخارجه آمریکا به تهران مخابره می شود و **جرج آلن**، **قوام السلطنه** را از حمایت آمریکا مطمئن می سازد. قوام السلطنه تصمیم می گیرد شخصاً برای حضور در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و مذاکره با مقامات دولت آمریکا عازم آن کشور بشود.

گزارش مورخ ۲۵ اوت (سوم شهریور ۱۳۲۵) سفیر آمریکا به وزیر خارجه آن کشور نسبت به گزارشهای قبلی او خوش بینانه تر است. **جرج آلن** پس از اشاره به مذاکرات جاری بین دولت ایران و هیئت نمایندگی آذربایجان برای حل اختلافات باقیمانده، می نویسد: « من نگرانی خود را از گزارشهایی که درباره موافقت دولت ایران با حفظ وضع فعلی نیروهای مسلح آذربایجان دریافت داشته ام، ابراز نمودم و گفتم وجود یک ارتش مستقل در آذربایجان که عملاً تحت کنترل شورویهاست یک خطر دائمی برای استقلال و تمامیت ارضی ایران به شمار می آید. قوام تأیید کرد که نمایندگان آذربایجان در این مورد پافشاری می کنند ولی تأکید نمود که حاضر به قبول درخواست آنها نشده است. **قوام** از پذیرفتن وزیران توده ای به کابینه اش نیز اظهار پشیمانی کرد و گفت من امیدوار بودم آنها با شرکت در کابینه بیشتر به مصالح ملی بیاندیشد و موضع دولت را در برابر شورویها تقویت کنند، ولی حالا می بینم که آنها را مثل گذشته تابع سیاست شوروی هستند. قوام سپس گفت **حزب توده به طور آشکار از طرف سفارت شوروی هدایت می شود و افزود در جستجوی فرصت مناسبی برای طرد وزیران توده ای از کابینه است.**»

گزارش فوق همزمان با آغاز شورش عشایر فارس به **دسیسه انگلیس** علیه دولت مرکزی مخابره شده است. شورش عشایر فارس که در اوایل شهریور ماه آغاز شد در اواخر این ماه به **تسلط عشایر بر بخش اعظم فارس** انجامید و **برادران قشقایی** که در رأس این شورش قرار داشتند روز ۳۱ شهریور ماه ضمن تلگرافی به عنوان نخست وزیر امتیازاتی را که به آذربایجان داده شده بود برای خود مطالبه نمودند. در این تلگراف علاوه بر خودمختاری فارس و تشکیل انجمن ایالتی و ولایتی برای اداره امور این استان، اخراج وزیران توده ای از کابینه درخواست شده بود.

سفیر آمریکا روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۶ (ششم مهر ۱۳۲۵) تلگرافی به وزیر خارجه آمریکا مخابره می کند که از نظر روشن ساختن نقش انگلیسیها در این موقعیت حساس و بحرانی حائز اهمیت زیادی است. **جرج آلن** در تلگراف خود می نویسد: « شواهدی در دست است که نشان می دهد انگلیسیها تجزیه و جدائی کامل آذربایجان را از ایران به تبدیل تمامی ایران به منطقت نفوذ شوروی ترجیح می دهند. آنها می گویند بریدن و دور انداختن یک قسمت فاسد شده سیب بهتر از این است که بگذاریم این لکه فاسد به تمام سیب سرایت کند ... سفیر انگلیس دیروز ضمن مذاکراتی با من گفت که تلاش مداوم دولت تهران برای حفظ آذربایجان به عنوان بخشی از ایران واقع بینانه نیست و ادامه این رابطه موجب گسترش نفوذ شوروی به سراسر ایران خواهد شد. ظاهراً نظر او این است که

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

فیروز در میان می گذارد و او هم بلافاصله جریان را به سفیر شوروی اطلاع می دهد. **سادچیکف** سفیر شوروی شبانه به دیدن قوام می رود و با لحن تند و تهدید آمیزی با وی سخن می گوید. قوام صبح روز بعد (۲۶ مهر) مجدداً به حضور شاه می رسد و با حالتی مضطرب و متشنج می گوید در صورت تغییر کابینه ممکن است نیروهای شوروی دوباره به ایران حمله ور شوند. شاه می گوید او تصور نمی کند شورویها به خاطر تغییر کابینه به ایران تجاوز کنند، و به فرض اینکه چنین کنند ایران می تواند از سازمان ملل متحد تقاضای کمک کند. شاه بر تغییر کابینه تأکید می کند و قوام فردای آن روز اعضای دولت جدید خود را به حضور شاه معرفی می نماید.

نجات آذربایجان

ارتباط پنهانی و مستقیم شاه با کاخ سفید واشنگتن از همین تاریخ آغاز می شود. پیامهای متبادله بین شاه و **ترومن** رئیس جمهور وقت آمریکا، و بعضی پیغامها که از طریق سفیر آمریکا ارسال یا دریافت شده است، از جمله اسناد « بکلی سری » است که در میان اسناد منتشر شده از طرف وزارت خارجه آمریکا می باشد. باید اشاره شود که شاه و ارتش بدون کمک آمریکا که در آن زمان تنها کشور دارنده سلاح اتمی بود، جرأت نمی کرد به چنان عمل جسورانه ای، که خطر رویارویی با شوروی را داشت، دست بزنند.

به هر حال، نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد به شوروی اولتیماتوم داد و گفت که اگر روسها رأس تاریخ معینی نیروهایشان را از ایران خارج نکنند کار به جنگ سوم جهانی کشیده خواهد شد و در این جنگ فاتح آمریکا است که خستگی جنگ دوم را احساس نکرده، حال آنکه شوروی خستگی جنگ را بیش از همه احساس نموده است (البته معلوم نیست شوروی که خسته می شود، چون با همان خستگی نیمی از اروپا را تسخیر کرد و کمونیست نمود!). نتیجه اقدامات آمریکا این شد که در فروردین ۱۳۲۵ روسها ۶ یا ۸ لشکرشان را از خاک ایران خارج کردند، ولی حکومت دست نشانده شان را در آذربایجان باقی گذاردند.

مسئله آذربایجان، چه خروج ارتش سرخ و چه حوادث بعدی و سقوط پیشه وری، محمدرضا را به شدت مرعوب آمریکا کرد. او یک بار به فردوست گفت: « این آمریکائیا عجب قدرتمندند و واقعاً اتکا بر آنها موجب شد که آذربایجان از چنگ شورویها خلاص شود! » در واقع اگر محمدرضا انگلیسیها را عامل به سلطنت رسیدنش می دانست، آمریکائیا را ناجی آذربایجان محسوب می داشت و به همین دلیل بود که بعداً در سال ۱۳۲۸ مسافرت رسمی خود را برای تشکر در مسئله آذربایجان به آمریکا کرد. در واقع می توان گفت که حوادث آذربایجان

جرج آلن روز پنجم اکتبر (۱۳ مهر ۱۳۲۵) تلگراف دیگری به وزارت خارجه آمریکا مخابره کرده و ضمن آن می نویسد: « قوام امروز به من گفت که مجبور شده است از برنامه قبلی خود برای حضور در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد منصرف شود، زیرا سفیر شوروی او را برای انجام انتخابات فوری تحت فشار قرار داده است و در این شرایط نمی تواند از ایران خارج شود ... به نظر من انتخابات در ایران در شرایط کنونی نمایش خنده آوری بیش نخواهد بود، ولی منظور شورویها را برای تصویب قرارداد نفت بر خواهد آورد ... » سفیر آمریکا فردای همین روز (۱۴ مهر ۱۳۲۵) ضمن تلگراف دیگری به واشنگتن می نویسد: « شاه دیشب به من گفت که فرمان شروع انتخابات را امضا کرده است. شاه گفت در امضای این فرمان تردید داشته، ولی نمی توانست مسئولیت عواقب تأخیر بیشتر در انجام انتخابات را به عهده بگیرد. شاه از این بیم دارد که در مجلس آینده فقط دو گروه نمایندگان دست نشانده شوروی یا طرفدار قوام حضور داشته باشند و فکر می کند که نمایندگان گروه اخیر (طرفداران قوام) هم تحت شرایط موجود به طرف شورویها گرایش پیدا کنند و « فاتحه استقلال ایران خوانده شود ». شاه می گفت چون قوام خود یک حزب سیاسی تشکیل داده باید استعفا بدهد و انتخابات به وسیله یک دولت بیطرف انجام شود. علت اصلی نگران های شاه این است که می ترسد مجلس آینده تحت کنترل قوام و مظفر فیروز، موقعیت خود را به خطر بیندازد ... من نمی توانم حدس بزنم که شاه بالاخره چه کار خواهد کرد، شاید هم مثل بسیاری موارد دیگر هیچ کاری نکند و منتظر سیر حوادث بنشیند ... »

قوام السلطنه روز ۲۵ مهرماه ۱۳۲۵، در اثر فشار آمریکائیا استعفاء داد. شاه استعفای کابینه را پذیرفت و مجدداً قوام السلطنه را مأمور تشکیل کابینه کرد. در کابینه جدید که روز ۲۷ مهرماه به حضور شاه معرفی شد وزرای توده ای جای خود را به وزیران دیگری داده بودند. هدف از استعفا و تغییر کابینه فقط اخراج وزیران توده ای از دولت بود. یک تغییر عمده دیگر در دولت، خروج مظفر فیروز از کابینه و تعیین او به سمت سفیر ایران در مسکو بود.

جرج آلن در گزارشی که روز ۱۹ اکتبر (۲۷ مهر ماه ۱۳۲۵) پس از معرفی کابینه جدید به وزارت خارجه آمریکا مخابره کرده از قول خود قوام می نویسد که تغییر کابینه و اخراج وزیران توده ای تصمیم و ابتکار خود او بوده و مظفر فیروز برای حفظ روابط دوستانه با شوروی به سمت سفیر ایران در مسکو تعیین شده است.

شاه و قوام توافق می کنند که اعلام تغییر کابینه ۲۵ ساعت به تعویق بیافتد و موضوع محرمانه بماند تا تدابیر لازم برای مقابله با تظاهرات احتمالی حزب توده اتخاذ گردد. ولی قوام موضوع را با مظفر

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

هرچه می روند می بینند خبری نیست و آنها از مرز هم رد شده اند. بنابراین، مسئله تصرف آذربایجان جدی نبود و اگر جدی بود با توجه به مواضع قافلان کوه و کوههای عجیب آن، ده لشکر هم نمی توانست آنجا را تصرف کند. البته تعدادی از فرقه ای ها با دسته های کوچک تفنگدار به کوهها رفته بودند که توسط چریک های دولتی آذربایجان (تفنگچی های ذوالفقاری) دستگیر و زندانی و اعدام شدند.

از سال بعد، محمدرضا دستور داد که روز ۲۱ آذر به عنوان «روز نجات آذربایجان» جشن گرفته شود و ارتش رژه برود. در حالیکه در این ماجرا، ارتش و محمدرضا نقش اساسی نداشتند. خروج نیروهای شوروی و عدم مقاومت فرقه دمکرات در واقع تلاش آمریکا بود و ارتش بدون هیچ مقاومتی وارد تبریز شد. حتی همان فرمانده دژبان تبریز، که خیلی اصرار داشت نشان دهد که آنها هم نقشی داشته اند، اعتراف می کرد که مردم تبریز، تا بستان آباد به استقبال ارتش آمدند.

ترومن بعدها فاش کرد که در سال ۱۹۴۶ دو بار به **استالین** درباره ایران اولتیماتوم داده، که بار اول مربوط به اوایل همین سال (ماه مارس) درباره تخلیه ایران از نیروهای شوروی و بار دوم در اواخر این سال (ماه دسامبر) هنگام حمله ارتش به آذربایجان است. در **اولتیماتوم اول ترومن** به استالین اخطار کرده بود که اگر نیروهای خود را از ایران خارج نکنند، آمریکا هم نیروی خود را وارد ایران خواهد کرد. **اولتیماتوم دوم** متضمن تهدید استفاده از سلاح اتمی بود، و استالین که قبلاً بی پروائی ترومن را در استفاده از بمب اتمی بر فراز ژاپن دیده بود، نمی توانست تهدید به کار بردن این سلاح را در آذربایجان و قفقاز و منابع نفتی شوروی نادیده بگیرد.

فرمان عقب نشینی نیروهای فرقه دمکرات از آذربایجان، پس از عبور نیروهای ارتش از معبر قافلانکوه و تصرف میانه، با چنان شتابی از مسکو صادر شد که عده ای از سران و اعضای مؤثر فرقه فرصت فرار نیافتند و به دست مردم یا نیروهای نظامی کشته شدند. خود پیشه وری هم به طور قطع تا ۲۴ ساعت قبل از حمله ارتش از سرنوشت خود خبر نداشت، زیرا درست یک روز قبل از ورود ارتش به آذربایجان، شعار معروف «ئولمک وار- دونمک یوخدور» یا «مرگ هست و بازگشت نیست» خود را در رادیو تبریز تکرار می کردند.

ظاهراً سفیر شوروی در تهران هم از علت این تغییر ناگهانی سیاست استالین و فرمان بازگشت نیروهای فرقه از آذربایجان خبر نداشته، زیرا بطوریکه شاه در مصاحبه خود کارانجیا روزنامه نگار هندی می گوید، پس از صدور فرمان حمله نیروهای ارتش به آذربایجان سفیر شوروی از وی تقاضای ملاقات فوری می کند. شاه هنگامی سفیر را به

سراغزی شد که محمدرضا به سوی قدرت قوی تر، یعنی آمریکا، روی آورد، هرچند روابط حسنه اش را با انگلیس نیز حفظ کرد.

نیروهای شوروی در اوایل سال ۱۳۲۵ ایران را ترک کردند، ولی در آذربایجان حکومت خودمختار پیشه وری را با بیش از یک میلیون قبضه سلاحهای نو به جای گذاشتند.

به هر حال، با طرح **آمریکایی ها** قرارداد که ایران با ارتش به آذربایجان حمله کند. دو لشکر به سمت آذربایجان حرکت داده شد: یکی به فرماندهی **سرتیپ پورهاشمی** از محور میانه- تبریز و دیگری به فرماندهی **سرتیپ ضرابی** از محور میانه- مراغه- تبریز. هاشمی اهل تبریز بود و در منطقه نفوذی داشت، ضرابی هم اهل کاشان بود و بعداً با درجه سرلشکری رئیس کل شهربانی شد. موقعی که این دو ستون حرکت می کردند **محمد رضا شاه** از فردوست خواست که با هواپیمای یک موتور باز دیدی کنند. می خواستند سوار شوند که **رزم آرا** هم آمد. او در آن موقع رئیس ستاد ارتش بود. رزم آرا در هواپیما نقشه ای را نشان داد و توضیح داد که تصمیم و طرح آمریکایی ها این است و به تصویب محمد رضا شاه هم رسیده بود.

این دو لشکر بدون مقاومت جدی حزب دمکرات وارد تبریز می شوند.

روز ۲۲ آذر ۱۳۲۵، محمدرضا شاه به فردوست گفت: «امروز یک هواپیما قرار است به تبریز برود و برای ارتش پول ببرد. تو هم با آنها برو و پس از ۴۸ ساعت مراجعت کن و وضع را برای من و رئیس ستاد (رزم آرا) تعریف کن!» فردوست با هواپیما حرکت کرد. در هواپیما ۵ میلیون تومان پول بود و یک نماینده از بانک **سرتیپ پورهاشمی** به ستاد تلفن کرده بود که ما پول نداریم و شدیداً به اسکناس نیاز داریم و قرارداد که فردوست این پول را به پورهاشمی برساند و اوضاع را نیز ببیند و به شاه و رزم آرا گزارش دهد. وارد فرودگاه تبریز که شد، ساختمان آن هنوز می سوخت. فردوست با کامیون به شهر رفت. تمام مسیر و سطح خیابانها مملو از جمعیت بود و همه یک سلاح (تفنگ) داشتند و به نفع ارتش تظاهرات می کردند و دائماً تیر هوایی خالی می کردند و باز هم به دنبال طرفداران پیشه وری بودند و آنها را از خانه هایشان بیرون آورده و خود آنها اعدامشان می کردند. در کنار خیابانها جسد اعدام شده ها زیاد دیده می شد و حدود ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر را اعدام کرده بودند. **پیشه وری و غلام یحیی** و اعضاء دولت و مجلس خودمختار و همه افراد رده بالا از طریق پل جلفا به قفقاز رفته و شهر را کاملاً تخلیه کرده بودند. در نتیجه اهالی تبریز از ترس کشتار تا بستان آباد به استقبال ارتش آمده بودند، که ما پیشه وری را بیرون کردیم و شهر در اختیار ماست. فرمانده لشکر (پور هاشمی) دستور می دهد که سریعاً فرقه ای ها را تعقیب کنند، ولی

قوام السلطنه رد قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را دو هفته بعد طی نامه ای به سفارت شوروی اطلاع داد. در این زمان مأموریت قوام السلطنه هم پایان پذیرفت و **انگلیس** که دیگر موجبی برای ادامه حکومت او نمی دید، مقدمات سقوط کابینه او را فراهم ساخت. ده نفر از وزیران کابینه قوام السلطنه استعفاء کردند و قوام السلطنه در روز ۱۸ آذر ۱۳۲۶ برای اطمینان از حمایت مجلس و معرفی وزیران جدید تقاضای رأی اعتماد کرد. از ۱۱۲ نفر عده حاضر فقط ۴۶ نفر به او رأی موافق دادند و به این ترتیب قوام السلطنه از طرف مجلس که خود ساخته و پرداخته بود طرد گردید. در ۸ دی ماه همان سال قوام ایران را به سوی اروپا ترک کرد. پس از **قوام** باز هم **حکیمی** مدتی نخست وزیر شد.

(در همین زمان در روز ۹ بهمن ۱۳۲۶ **گاندی** پیشوای معروف هندوستان به قتل رسید. در ۲۷ بهمن لایحه خرید ده میلیون دلار اسلحه از دولت آمریکا به تصویب رسید.)



در ۱۶ بهمن همین سال **باقر شاهرودی** وزیر کشاورزی در پاسخ اعتراضات **عباس اسلامی** نسبت به جوازهای چوب و قطع اشجار جنگلی گفت: در سال ۱۳۲۵ جمعاً ۳۰۸۷۰ متر مکعب و ۱۴۰۵۰۰ درخت به نام بنگاههای وابسته به دولت و تعداد ۴۷۰۰۰ متر مکعب به نام **پنج نفر** به شرح زیر جواز صادر شده است:

۱- ابراهیم قوام (قوام السلطنه) ۲۰۰۰۰ متر مکعب ۲- منوچهر کلبادی ۱۰۰۰۰ متر مکعب ۳- جلال الدین تاجیک ۲۰۰۰ متر مکعب ۴- محمد معتمد دماوندی ۵۰۰۰ متر مکعب ۵- حاجی محمد مددی ۲۰۰۰ متر مکعب. (چپاول قانونی دولتی ثروت ملی)

زمینه سازی قدرت گرفتن محمد رضا شاه



در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۲۷ یعنی پس از ۲۳ هفته نخست وزیری، **حکیمی** جای خود را به **عبدالحسین هژیری** داد. به دنبال نخست وزیری **عبدالحسین هژیری** ابتدا دانشجویان داشکده حقوق و سپس دانشجویان داشکده فنی در صفوف منظم و متشکل به سمت مجلس حرکت کردند و در میدان بهارستان برای اعتراض به

حضور می پذیرد که نیروهای ارتش در حال پیشروی در داخل آذربایجان هستند. سفیر به شدت به عملیات تهاجمی ارتش در آذربایجان اعتراض می کند و می گوید این عمل صلح جهانی را به خطر خواهد انداخت. سفیر از شاه می خواهد که فوراً دستور عقب نشینی ارتش را از آذربایجان صادر نماید و تهدید می کند که ادامه این عملیات به جنگ و خونریزی طولانی خواهد انجامید. شاه تلگرافی را که همان موقع به دستش رسیده بود برای سفیر می خواند و می گوید «نگران نباشید، در هیچ نقطه ای مقاومت نشده و تبریز هم بدون خونریزی تسلیم گردیده است!» شاه می گوید «وقتی این تلگراف ها را برای سفیر خواندم هاج و واج ماند و بدون اینکه یک کلمه دیگر حرف بزند کاخ را ترک گفت ...»

لغو قرارداد پیشنهادی نفت با شوروی

شاه پس از ختم غائله آذربایجان به موقعیتی دست یافت که هرگز تا آن زمان تجربه نکرده بود. بعد از این ماجرا شاه می توانست بدون برخورد با کوچک ترین مشکلی، **قوام السلطنه** را از کار برکنار کند و نخست وزیر دیگری را به جای او بگذارد، ولی ترجیح داد انتخابات دوره پانزدهم به دست قوام السلطنه انجام شود و به اصطلاح معروف، شتری را که خود بالا برده و مسئولیت طرح قرارداد نفت با شوروی را در مجلس آینده، خود به عهده بگیرد. شاه در انتخابات **مجلس پانزدهم** نیز بطور غیرمستقیم دخالت کرد و بسیاری از نمایندگانی که ظاهراً به عنوان نامزدهای انتخاباتی حزب دمکرات قوام السلطنه به مجلس راه یافتند در واقع برگزیده خود شاه بودند. قوام السلطنه قرارداد نفت را در مجلسی که خود ساخته و پرداخته بود مطرح کرد و همین مجلس با اکثریت قریب به اتفاق (۱۰۲ رأی در مقابل ۲ رأی) قرارداد نفت را باطل اعلام کرد.

در ماده واحده ای که در جلسه مورخ ۱۹ مهر ماه ۱۳۲۶ مجلس به تصویب رسید آمده بود که هر چند نخست وزیر در انجام مذاکرات برای عقد قرارداد با دولت شوروی حسن نیت داشته، اقدام ایشان با توجه به قانون مصوب ۱۱ آذر ۱۳۲۳ (طرح قانونی منع دادن امتیاز نفت به خارجیان توسط دولت) قانونی نبوده است. در همین ماده واحده آمده است که دولت مکلف است در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر از آن، مورد تضییع واقع شده است، به خصوص راجع به نفت جنوب، به منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد.

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

در روز ۷ بهمن ۱۳۲۷ **عباس اسکندری** (توده ای انگلیسی) نطق بسیار مشروحو در طی جلسه در مجلس ایراد کرد و تقاضا نمود امتیاز نفت باید لغو شود (شروع برنامه ریزی ملی کردن نفت توسط آمریکا و انگلیس) و در این نطق به شدت تقی زاده را مورد حمله قرارداد. تقی زاده در پاسخ پرده از روی تجدید قرارداد نفت برداشت. در این زمان تظاهرات شدیدی از طرف دانشجویان دانشگاه برای الغاء قرارداد نفت و تعطیل بانک شاهی در ایران صورت گرفت و در نتیجه هیئتی از طرف دولت به ریاست **گلشائیان** وزیر دارائی برای مذاکره با نمایندگان شرکت نفت جنوب تعیین گردید.

در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران ظاهراً به شاه تیراندازی می شود با وجودی که ضارب در نزدیکی شاه قرار داشت، گلوله ها مؤثر نیافتاد. ضارب **ناصر فخرآرائی** ظاهراً خبرنگار روزنامه پرچم اسلام ولی عضو حزب توده ایران بود. شاه در آن روز طبق معمول سنواتی قصد شرکت در جشن دانشگاه را داشت. گارد محافظ شاه با شلیک گلوله، ضارب را از پای درآوردند. در تهران حکومت نظامی اعلام شد و سرلشگر هوئی، **احمد خسروانی** معاون ستاد ارتش فرماندار نظامی تهران شد. عده زیادی از مخبرین و عکاسان که در محوطه دانشگاه حضور داشتند بازداشت شدند. **دکتر فقیهی** شیراز مدیر روزنامه پرچم اسلام و **دکتر علی اکبر سیاسی** رئیس دانشگاه بازداشت گردیدند. هیئت وزیران در یک جلسه فوق العاده حزب توده ایران را غیرقانونی اعلام کرد. تمام مراکز و کلوب های حزب توده ایران در تهران و شهرستان ها توسط مأمورین انتظامی و شهربانی تصرف گردید. عده زیادی از سران حزب توده در تهران و شهرستان ها توقیف شدند. حکومت نظامی دست به بازداشت عده زیادی زد. مخالفین دولت در صدر بازداشت شدگان بودند. چند روزنامه نویس نیز به محبس رفتند و روزنامه های آنها توقیف شد. **سید ابوالقاسم کاشانی** طبق ماده پنج حکومت نظامی بازداشت و به خرم آباد تبعید گردید. (قلعه فک الافلاک)

دولت **ساعده** پیرامون حادثه دانشگاه به مجلس گزارش داد و برای تأیید اقدامات دو روزه خود که یکی غیرقانونی بودن حزب توده بود تقاضای رأی اعتماد نمود. ۸۶ نفر از ۹۱ نماینده حاضر در جلسه به دولت ساعده رأی اعتماد دادند.

در ۴ اسفند ماه ۱۳۲۷ عده زیادی از مدیران و نویسندگان جرائد در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شدند. **دانش نوبخت** مدیر روزنامه سیاست و **سید علی بشارت** مدیر روزنامه صدای وطن هریک به پنج سال حبس، **محمود دژکام** ناشر روزنامه رگبار به ۴ سال زندان، **فرهنگ ریمین** به سه سال و **سید محمد باقر حجازی** مدیر روزنامه وظیفه به دو سال، **والا نژاد** یک سال و نیم و **جهانگیر بهروز** به یک سال زندان محکوم شدند.

نخست وزیری هژیر در میدان بهارستان دست به تظاهرات زدند. در همان زمان عده کثیری از طبقات مختلف و بازاریان نیز در میدان بهارستان حضور یافتند.

البته گفته شد که این تظاهرات به دستور **آیت الله سید محمد کاشانی** (انگولفیل، رهبر واقعی فدائیان اسلام شاخه اخوان المسلمین) صورت گرفت. به دنبال تظاهرات شدید علیه زمامداری هژیر در شهرستانهای قم، مشهد، اصفهان و قزوین علیه هژیر تظاهرات شدیدی صورت گرفت و



تظاهر کنندگان حامل عکسهایی از آیت الله کاشانی بودند. در روز ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ چندین هزار بازاری و اهل عمامه درحالیکه قرآنی بر سر داشتند به رهبری **سید مجتبی نواب صفوی** سردسته فدائیان اسلام در میدان بهارستان علیه هژیر به تظاهرات پرداختند و زد و خورد بین گارد مجلس و مأموران انتظامی و جمعیت تظاهرکنندگان روی داد و عده ای مجروح شدند.

در روز ۲۶ تیرماه ۱۳۲۷ **عباس اسکندری** (نماینده توده ای مجلس)، دولت هژیر را به علت سوء سیاست داخلی و خارجی و بحرین استیضاح کرد. (در ۳۱ تیر ماه ۱۳۲۷ ارتباط تلفنی بین تهران و لندن برقرار گردید). در ۲ شهریور ماه ۱۳۲۷ **عباس خلیلی** مدیر روزنامه «اقدام» به نیابت ریاست عمومی **اتحاد اسلام** انتخاب شد (پروژه استعمار مذهبی انگلیس در هماهنگ کردن مسلمانان تندرو زیر مجموعه ای به نام اتحاد اسلامی زیر نظر عربستان سعودی و اخوان المسلمین).

در ۱۵ آذر ۱۳۲۷ هژیر و همه وزیران، استعفاي خود را به شاه دادند و مجلس شورای ملی تمایل خود را به نخست وزیری **محمد ساعده** اعلام کرد و فرمان صادر شد و ساعده وزیران خود را به شرح زیر معرفی کرد: محسن صدر وزیر دادگستری، دکتر امیر اعلم وزیر بهداری، سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ، علی اصغر حکمت وزیر خارجه، دکتر محمد سجادی وزیر فرهنگ، عباس قلی گلشایبان وزیر دارائی، نادر آراسته وزیر پست و تلگراف و تلفن، دکتر منوچهر اقبال وزیر راه، آقاخان اشرفی وزیر اقتصاد ملی، دکتر احمد مقبل وزیر کشاورزی، جمال امامی وزیر مشاور، دکتر هادی طاهری وزیر مشاور.



اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.

موجبات خروج نیروهای شوروی را از ایران فراهم ساخت و توطئه تجزیه آذربایجان را از ایران خنثی کرد.

با توجه به مطالب ذکر شده جای تردیدی باقی نمی ماند که قوام السلطنه نه فقط در وعده مشارکت دادن شورویها در اکتشاف و استخراج نفت ایران قصد فریب دادن استالین را نداشته، بلکه امتیازات سیاسی بسیاری نیز در مدت زمامداری خود به شورویها داده، و اگر مقاومت شاه و آمریکایی ها سد راه او نمی شد، شاید به تدریج ایران را به یکی از اقمار شوروی مبدل می ساخت تا انگلیس هم بتواند جنوب ایران را قانونی صاحب شود.

۲۵ مرداد سال ۱۳۲۶ **محمد مسعود مدیر روزنامه «مرد امروز»** طی مقاله شدید اللحنی برای **اعدام احمد قوام** نخست وزیر، **یک میلیون ریال جایزه** تعیین کرد. وی در مقاله خود متذکر شده بود: «اینجانب به موجب این سند برای خدمت به مملکت و جامعه تعهد می نمایم مبلغ یک میلیون ریال به خود یا ورثه کسی بپردازم که قوام السلطنه را در زمان زمامداری یعنی قبل از سقوط کابینه اش معذور نماید.» مسعود برای تأمین اعتبار این قتل، سندی در دفترخانه به امضاء رسانیده بود و محل پرداخت پول را تعیین کرده بود. مسعود بلافاصله پس از انتشار روزنامه «مرد امروز» متواری می شود.

در پیرو آن در ۲۲ بهمن ۱۳۲۶ **محمد مسعود** به فرمان قوام السلطنه در مقابل چاپخانه مظاهری واقع در خیابان اکباتان به ضرب چند گلوله به قتل رسید.

در ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۲۷، احمد دهقان نماینده مجلس شورای ملی و مدیر روزنامه «تهران مصور» علیه احمد قوام اعلام جرم کرد و او را متهم به قتل و خیانت به کشور نمود.

قوام السلطنه، برخلاف آنچه شهرت یافته، سیاستمدار زیرکی هم نبود و بهترین دلیل آن شکست و عقب نشینی گام به گام در مقابل شاه جوان و بی تجربه بود. عقل منفصل قوام السلطنه در آخرین دوره زمامداریش **مظفر فیروز** بود، که جز گرفتن انتقام قتل پدرش از طرف رضاشاه، حتی به قیمت فدا کردن مصالح ملی، هدفی در سر نداشت و وابستگی بیش از حد قوام السلطنه به چنین فرد جاهل و کینه توزی، که موجب سوءظن بجای شاه نسبت به مقاصد او گردید، خود دلیل دیگری بر ناپختگی سیاسی قوام السلطنه است.

قوام السلطنه دو بار قیل در زمان احمد شاه قاجار و سه بار در دوران سلطنت محمد رضا شاه به نخست وزیری رسید و هر چهار بار با یک یا چند اشتباه سیاسی از صحنه خارج شد. آخرین و بزرگترین اشتباه او قبول مقام نخست وزیری - برای پنجمین بار - در تیر ماه سال ۱۳۳۱ بود.

مظفر فیروز، که در اواخر حکومت قوام السلطنه، با اصرار شاه از سفیر کبیری ایران در مسکو معزول شد و یکسره به پاریس رفت و تا پایان عمر به مبارزه علیه رژیم شاه در اروپا ادامه می داد و گاه و بیگاه

بعد از ظهر روز ۵ اسفند نمایندگان فراکسیون های مجلس شورای ملی در دربار حضور یافته با شاه ملاقات و مذاکره کردند. شاه در این اجتماع به نمایندگان شدیداً حمله نمود و اظهار کرد دولتها را شما می آورید و می برید و گلوله آن را من می خورم، بنابراین درصدد گرفتن اختیاری برای خود می باشم و به دولت دستور داده ام **مجلس مؤسسان** را تشکیل دهد و اصل ۴۸ متمم **قانون اساسی را تغییر دهد و اختیاراتی جهت انحلال مجلس برای ما بگیرد.** در روز ۷ اسفند فرمان تهیه مقدمات و سائل انتخابات **دوره شانزدهم** صادر و منتشر گردید. همچنین فرمان تشکیل مجلس مؤسسان به منظور اصلاح چند اصل از قانون اساسی و متمم آن در روز ۹ اسفند صادر شد.

قوام السلطنه



قوام السلطنه برادر وثوق

الدوله (انگولفیل) است که قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیسیها را به امضاء رسانده بود و با این قرارداد ایران را به دو منطقه نفوذ شوروی و انگلیس تقسیم کرده بودند. قوام السلطنه همچنین یکی از عمو زاده های **مصدق** می باشد.

احمد قوام به سیاست انگلیس وابسته بود و به دستور انگلیس، گهگاه همکاری هایی هم با روس می کرد. او در مقابل محمدرضا فرد مستقلی بود و به وی اهمیتی نمی داد، هرچند در ظاهر کاملاً مراعات شئون او را می کرد و مرتب به دیدارش می رفت. قوام السلطنه دولت‌مرد عهد قاجار بود و از همان سیستم حکومتی استفاده می کرد و دسته باند وسیع و خاصی نداشت.

از شهریور ۱۳۲۰ زمانی که شوروی وارد خاک ایران شد، قوام وارد پرمشغله ترین ایام حیات سیاسی خود شد. وی از این ایام تا مرگ سه بار به نخست وزیری رسید. بار اول در سال ۱۳۲۱ به مدت هفت ماه، بار دوم در سالهای ۱۳۲۷ - ۱۳۲۵ به مدت یک سال و یازده ماه و بار سوم در ۱۳۳۱ به مدت سه روز (۲۷ تا ۳۰ تیر). او در مدت زمامداری، اختلاس و سودجویی فراوان از موقعیت خود نموده است.

طی نزدیک به نیم قرن که از پایان جنگ دوم جهانی و وقایع آذربایجان می گذرد، انگلیسیها از قوام السلطنه شخصیتی افسانه ای ساخته اند که با مهارت و زیرکی بسیار **استالین** را گول زد و با وعده اعطای امتیاز نفت، که خود می دانست در مجلس ایران رد خواهد شد،

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

گلوله های « مشقی (غیر حقیقی) »، شاه را مورد هدف قرار دهد و بعد از اینکه شاه جان سالم به در می برد او را عفو خواهد کرد ولی برای اینکه همه چیز طبیعی به نظر آید و مبدا ناصر فخرآرائی روزی دهان بگشاید و این اسرار را بر ملا سازد، انگلیس به عوامل خود در میان محافظان شاه دستور می دهد که او را زنده نگذارند و زمانی که ناصر فخرآرائی پس از انجام مأموریتش اولین گلوله را در بدن احساس کرد فریاد زد « این که قرار ما نبود » و توسط محافظان شاه صدها گلوله به بدن او نشانه رفت. **رزم آرا** که در جریان این نمایش بود به دلیل موافق نبودن با این نقشه انگلیسیها و اینکه نمی خواست در پیرو این برنامه، شاه نیروی مطلق شود، در این سناریو شرکت نکرد و در دفتر خود ماند. انگلیسیها در اختیار فخرآرائی یک کارت خبرنگاری روزنامه « پرچم اسلام » و یک دوربین عکاسی که در آن یک تپانچه پنج تیر با گلوله های مشقی بود، گذاشته بودند. در همان روز حزب توده مراسم سالگرد درگذشت **تقی ارانی** را که همه ساله در ۱۴ بهمن برگزار می کرد (در امامزاده عبدالله) با هماهنگی کیانوری (انگلو فیل)، برگزار نمود.

صحنه سازی آماده باش نگاه داشتن چند واحد نظامی مستقر در تهران و تعلیم دادن به واحدهای مستقر در حوالی امامزاده عبدالله برای مراسم حزب توده که پس از دریافت دستور به تهران وارد شوند و در نقاط مهم مستقر گردند، برای این بود که نشان داده شود که عده ای قصد ترور شاه و در امتداد آن انجام یک کودتا احتمالاً به رهبری **رزم آرا** را دارند. این نمایش در شرایطی صورت گرفت که غائله آذربایجان خاتمه یافته بود، مدت ائتلاف مابین حزب توده و حزب دمکرات ایران و قوام السلطنه به سر آمده بود و همچنین در این زمان در اثر انشعابات در حزب توده، این حزب در حال نابودی قرار گرفته بود و با این برنامه حزب توده قدرت معنوی در میان اعضای حزب پیدا نمود و با غیرقانونی شناخته شدن آن توانست به انجام مأموریت های مخفیانه آتی خود نایل آید. محمد رضا شاه هم پس از آن، فرمان تشکیل مجلس مؤسسان را صادر کرد و آیت الله کاشانی را نیز تبعید نمود، دولت ساعد نیز لایحه تجدید مطبوعات و مجازات مرتکبین جرایم مطبوعاتی را از تصویب گذراند و شاه نیز همچنین با تغییر اصل ۴۸ قانون اساسی اختیار مجلس شورای ملی و سنا را بدست آورد. در نتیجه این سناریو دو برنده داشت: شاه و حزب توده. (استعمارگران همواره نیروی مثبت یعنی حاکمه و نیروی منفی یعنی اپوزیسیون و ستون پنجم را اداره کرده اند و می کنند).

ادامه دارد ...

مقالاتی در **روزنامه های فرانسه** می نوشت. در مقاله ای از او، یا در مصاحبه ای از قول او آمده است که اگر حکومت قوام السلطنه در نتیجه پشتیبانی آمریکاییها از شاه تضعیف نمی شد، خود آنها (یعنی قوام السلطنه و مظفر فیروز) **حکومت شاه را برانداخته بودند**. این ادعا ممکن است صحیح باشد و چه بسا خود قوام السلطنه هم، که کینه دیرینه ای نسبت به رضاشاه و پسرش داشت، با وعده ریاست جمهوری ایران از طرف **استالین** از مسکو به تهران بازگشته بود و اگر شاه جوان و بی تجربه مورد حمایت آمریکا و انگلیس قرار نمی گرفت، حریف این سیاستمدار کهنه کار نمی شد، مظفر فیروز به آرزوی دیرینه خود می رسید.

سناریوی ترور محمد رضا شاه



بعد از سفر **محمد رضاشاه** به انگلیس و بیعت مجدد وی با **ملکه** تصمیم گرفته شد که به محمد رضا شاه که تا آن زمان به عنوان یک رهبر قوی و میهن دوست در پیشگاه ملت ایران شناخته نشده بود چهره ای باثبات، مردمی و با قدرت داده شود و همچنین برای پابرجا ماندن و استحکام سلطنت، او می بایست به یک قهرمان ملی تبدیل شود، به همین دلیل بود که محمد رضاشاه سفری به آذربایجان نمود و با تبلیغات، گفته شد که شاه باعث نجات آذربایجان شده است. در مرحله بعدی برنامه ریزی سناریوی ترور بود که به خوبی انجام شد.

ناصر فخرآرائی (ضارب)، معشوقه ای داشت که دختر سر باغبان سفارت انگلیس بود و به همین بهانه، رابط انگلیسیها بود. او همچنین دوست دوران کودکی **عبدالله ارگانی** از دانشجویان جوان و فعال حزب توده و ضمناً عضو حوزه حزبی بود که **نورالدین کیانوری** اداره آن را بر عهده داشت (توده ای های انگلیسی).

ناصر فخرآرائی به دستور انگلیسیها مأمور اجرای این نمایش می شود بدون آنکه بداند چه سرنوشت مخوف و نابودکننده ای در انتظار اوست. انگلیسیها به فخرآرائی اطمینان می دهند که شاه هم در جریان این سناریو قرار گرفته است، او قرار بود از تپانچه ای با

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

مایر روچیلد و پسرانش



نام **روچیلد** از دو واژه آلمانی **Rot** و **Schild** مأخوذ است و اشاره به حفاظ قرمز رنگی است که **اسحاق الهانان**، **نیای آلمانی** این دودمان (متوفی ۱۵۸۵)، بر سر در خانه خود در فرانکفورت می‌آویخت تا طبق رسم آن روز هویت

یهودی خود را مشخص سازد و از تعرض مسیحیان مصون بماند. **اسحاق الهانان** و پسرش **آمشل موسس** یهودیانی معمولی بودند و مانند صدها یهودی گمنام دیگر به تجارت اشغال داشتند. تاریخ واقعی خاندان روچیلد با **مایر آمشل** (۱۷۴۴ - ۱۸۱۲)، پسر آمشل موسس، آغاز می‌شود.

کسب و کار مایر آمشل و منبع اولیه ثروت او گردآوری و فروش عتیقه جات و سکه های قدیمی بود. در نتیجه، در سال ۱۷۹۶ با **ویلیام**، حکمران آینده هسه کاسل سلسله ای که بر بخشی از آلمان آن روز فرمان می‌راند، آشنائی یافت و به واسطه مورد اعتماد او بدل شد. ویلیام، که بعدها با نام **ویلیام نهم به سلطنت رسید**، یک گردآورنده آژمند سکه و وارث بزرگترین ثروت اروپا بود و مایر آمشل در کسوت یکی از درباریان او به وی در تهیه سکه های کمیاب یاری می‌رسانید. زمانی که ویلیام در سال ۱۷۸۵ به قدرت رسید، مایر آمشل یکی از ۱۲ تن کارگزاران دربار او شد که وام های کلانی که این فتودال ثروتمند به فرمانروایان بی پول پروس می‌پرداخت نظارت داشت. به گفته دایره المعارف یهود، مایر آمشل بتدریج سهم خود را در این نقل و انتقالات مالی افزایش داد و با **بودروس** مشاور مالی **ویلیام نهم** پیوندی نزدیک یافت. این پیوند نقش مهمی در جلب اعتماد بیشتر ویلیام به مایر آمشل داشت. بعدها روشن شد که بودروس شریک پنهان **مایر آمشل** بوده است. با ظهور **ناپلئون** در سیاست اروپا، مایر آمشل طوفان های آینده را پیش بینی کرد و برای استفاده بیشتر از شرایط پسران خود را در کشورهای اصلی اروپا پراکنده ساخت. مایر آمشل و سه پسرش **آمشل مایر** (۱۸۵۵ - ۱۷۷۳) و **سالومان مایر** (۱۸۵۵ - ۱۷۷۴) و **کارل (چارلز) مایر** (۱۸۵۵ - ۱۷۸۸) در فرانکفورت ماندند و هدایت شاخه اصلی «بنیاد روچیلد» را به دست گرفتند (پس از مرگ پدر، سالومان به اطریش رفت و کارل در ناپل اقامت گزید).



(از راست به چپ: آمشل مایر، سالومان مایر و کارل مایر)

روچیلدها و امپراتوری جهانی صهیونیسم

نام خاندان **روچیلد** در فرهنگ غرب دارای شهرت افسانه ای است؛ خاندانی که در اروپای قرن نوزدهم به نماد ثروت و تمول بدل گردید و مطبوعات فرانسه و آلمان آنان را «روچیلد شاه» می‌خواندند و **کارل مارکس** (فراماسون انگلوفیل) می‌گفت که تنها یکی از اعضای این خاندان (**چارلز روچیلد**) می‌تواند تمامی سلطنت اطریش را بخرد! یک قرن و نیم پیش، کارل بک، شاعر اطریشی، در هنگامه انقلاب ۱۸۴۸ اروپا شعری با نام «بنیاد روچیلد» سرود که به سرعت به ترانه ای مردمی بدل شد. در این ترانه نفرت مردم پابرهنة آن زمان اروپا از خاندان روچیلد چنین بیان می‌شد:

من دست قدرتمند شما را می‌بینم

که می‌تواند مرا

- تا زمانی که خونم توان جاری شدن دارد -

مضروب کند.

ولی به فرمان خداوند و بی هیچ هراس

می‌خوانم آنچه را که می‌دانم - آزاد.

روچیلدها، که در فرهنگ غرب نام آنان بر شهرت **کروزوس** -

نماد ثروت افسانه ای در اروپای باستان - طعنه می‌زند، کیستند؟ دایره المعارف بریتانیکا می‌نویسد:

مشهورترین خانواده بانکدار سراسر اروپا که نام آنها به تنهایی برای مدتهای مدید مترادف با ثروت افسانه ای بوده است و برای قریب به ۲ قرن بر تاریخ اقتصادی اروپا تأثیری جدی داشته اند. موفقیت های مداوم آنان ... هنوز نیز بر همکاری پنهان میان شاخه های خاندان و توانائی آنها در سرمایه گذاری های کلان استوار است.

دایره المعارف یهود خاندان روچیلد را چنین توصیف می‌کند:

خاندان ثروتمند و نوعدوست که مشوق علم و هنر بوده و در تحقق امر یهود، بویژه در استقرار یهود در «سرزمین اسرائیل» و تأسیس دولت اسرائیل سهم زیاد داشته است. نام روچیلدها سالیان سال هم ضرب المثل تمول و کرم و نماد مثبت ثروت و نوعدوستی یهود در میان توده ای های یهود بویژه در اروپای شرقی ... بوده و هم در شکل منفی نمادی کریه در نوشتار و تبلیغات ضد یهود کاربرد داشته است که از این نام و عنوان «دلیلی» بارز بر وجود اشرافیت جهانی زرسالار (پلوتوکراسی جهانی Ploutocratie mondiale) سود می‌جسته اند.

علیرغم این اهمیت، امپراتوری جهانی روچیلدها برای ما ناآشناست و این ناآشنائی آنگاه عجیب جلوه می‌کند که پیوند عمیق ولی نامرئی روچیلدها را با سلطنت پهلوی مورد کاوش قرار دهیم و ابعاد حیرت انگیز آن را کشف کنیم.

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

کمک های مالی انگلستان به اطریش و پروس - کمک هائی که آنان را قادر ساخت تا بتوانند با ناپلئون به جنگ ادامه دهند - به وسیله او یا نمایندگانش انجام گرفت؛ و بالاخره همین شخص بود که در توسعه صنعتی و بازرگانی انگلستان بعد از سال ۱۸۱۵ نقش عمده برعهده داشت.

شاخه فرانسوی: در همین زمان که **ناتان روچیلد** در لندن ثروت های افسانه ای می اندوخت، برادر کوچکش **جیمز (یعقوب) روچیلد** در پاریس **شاخه فرانسوی** امپراتوری روچیلدها را بنیاد می نهاد. جیمز روچیلد به سرعت به بانکدار درجه اول و مهم ترین شخصیت جامعه یهودی فرانسه بدل شد. او که در دوران سلطنت **بوربن ها** و **اورلئان ها** سرمایه گذار اصلی دربار فرانسه بود، در انقلاب ۱۸۴۸ به خدمت **ناپلئون سوم** درآمد و بدینسان با مهارت امواج انقلاب را از سر گذرانید. نام **جیمز روچیلد** به عنوان **پیشاهنگ احداث راه آهن در تاریخ فرانسه ثبت است** و همسر او، **بتی**، به عنوان دوست و همکار **هاینریش هاینه**، شاعر و نویسنده نامدار آلمان، در جامعه ادبی اروپا به شهرت رسید. جیمز روچیلد با دودمان های سلطنتی اروپا نیز رابطه حسنه داشت و دوست شخصی و واسطه مالی **لئو پولداول**، شاه بلژیک، محسوب می شد.

شاخه اطریش: دومین پسر مایر روچیلد به نام سالومان پس از مرگ پدر در سال ۱۸۱۶ به وین رفت و شاخه اطریشی « بنیاد روچیلد » را بنا نهاد. سالومان روچیلد از دوستان نزدیک **مترنیک** صدراعظم مقتدر اطریش شد و در انقلاب ۱۸۴۸ متهم گردید که در فرار مترنیک دست داشته است. سالومان با بهره گیری از دوستی مترنیک به چنان موقعیتی در اطریش دست یافت که پیش از او یهودیان فاقد آن بودند. سالومان مایر روچیلد در سال ۱۸۲۲ با دریافت لقب **بارونی** به جرگه اشرافیت اطریش پیوست و بدینسان روچیلدها حق استفاده از عنوان « فن » Von را در مقابل نام خود بدست آوردند. همانگونه که **جیمز روچیلد** بنیانگذار **راه آهن فرانسه** است، برادرش **سالومان** نیز نخستین **راه آهن اطریش** را بنیاد نهاد. نام سالومان مایر روچیلد به عنوان مؤسس **بانک دولتی اطریش** در تاریخ این کشور ثبت است (همانگونه که نام برادرزاده او، **مایر کارل روچیلد**، به عنوان **بنیانگذار بانک دولتی آلمان** ثبت شده است) فعالیت های سالومان توسط پسرش، **آنسلم سالومان روچیلد** (۱۸۷۴ - ۱۸۰۳) دنبال شد که در سال ۱۸۶۱ به عضویت **مجلس لردهای اطریش** منصوب گردید و با دختر ناتان روچیلد (عمویش که در لندن مستقر بود) ازدواج کرد. شاخه اطریش در

پسر دیگر بنام **ناتان مایر** (۱۸۳۶ - ۱۷۷۷) به انگلستان رفت و پنجمین پسر **جیمز (یعقوب) مایر** (۱۸۶۸ - ۱۷۷۷) راهی پاریس شد.



(ناتان مایر و جیمز مایر)

با این تمهید، « بنیاد روچیلد » به پنج شاخه آلمانی، اطریشی، انگلیسی، ایتالیائی و فرانسوی، به عنوان اندام های یک شبکه واحد مالی، منقسم شد و در جریان جنگ های ناپلئون (۱۸۱۵ - ۱۸۰۵)، به گفته دایره المعارف بریتانیکا، یکصد میلیون لیره سود برد. داستان این شعبده عجیب به شرح زیر است:

شاخه انگلیسی « بنیاد روچیلد » که بعدها نقش اساسی در توسعه امپراتوری جهانی صهیونیسم ایفاء کرد، توسط **ناتان مایر روچیلد** بنیانگذاری شد. ثروت اولیه ناتان نیز مانند پدرش به حکمران هسه کاسل، **ویلیام نهم**، تعلق داشت. در سال ۱۸۰۶، در پی شکست امپراتوری پروس از ناپلئون، فئودال نشین هسه کاسل فروپاشید و ویلیام نهم با ثروت انبوهش به انگلستان گریخت. در انگلستان ویلیام به خرید مبالغ عظیمی سهام دست زد و این وظیفه را به ناتان محول نمود.

آخرین « شاهکار » ناتان مایر در واپسین تقلای ناپلئون، یعنی **جنگ واترلو**، رخ نمود. دایره المعارف آمریکانا می نویسد که در سال ۱۸۱۵، ناتان که پیروزی انگلیسیها را در جنگ واترلو پیش بینی می کرد. ثروت غیرمنقول خود را در انگلستان به بهای گزاف فروخت و سپس، پس از شکست ناپلئون که منجر به سقوط قیمت ها شد، صدها برابر آنچه را که فروخته بود خرید و بدینسان به سادگی و در مدتی کوتاه ثروتی هنگفت را دور کرد. ویل و آریل دورانت می نویسند:

در سال ۱۸۱۰ **ناتان روچیلد** ... شعبه یک مؤسسه مالی و بانکی را که پدرش مایر آمشل روچیلد در شهر فرانکفورت بنیاد نهاده بود، در لندن تأسیس کرد. بنظر می رسد که ناتان برجسته ترین این نواغ مالی محسوب می شد که خاندان روچیلد را در طول چند قرن و در چند کشور ممتاز و نامدار ساخته بود. ناتان به زودی به صورت **واسطه معتمد حکومت انگلستان** در معامله با قدرت های خارجی درآمد. انتقال مبالغ هنگفت

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.

نفوذ روچیلدها در اقتصاد فرانسه چنان عظیم است که در قرن بیستم فرانسه را به تیول امپراتوری جهانی روچیلدها بدل ساخته است.

در آغاز قرن بیستم ژول گسد ... گفت: «فرانسه به عنوان یک کشور دارای رئیس جمهور است، ولی در این کشور سلطان بی تخت و بارگاهی چون خانواده روچیلد وجود دارد.» نام روچیلد از دیرباز با قدرت مالی مترادف است. از ۱۵۰ سال پیش ثروت این خانواده بانک «برادران روچیلد» بوده است. این بانک یکی از قدیمی ترین بانک های فرانسه است. این بانک از راه سوداگری در بورس بازی، تقلب در اسناد دولتی، شرکت در عملیات ساختمان راه آهن و صدور سرمایه پروار شده است. چنانکه نیمی از وام فرانسه به دولت روسیه تزاری توسط بانک روچیلدها پرداخت گردید ...

در حقیقت، اهمیت اقتصادی و سیاسی خانواده روچیلد در دوران کنونی بطور شگفت انگیزی افزایش می یابد. اعتلای سریع بانک «برادران روچیلد» که رکن اساسی ثروت آنهاست، این واقعیت را به اثبات می رساند. در آغاز جنگ دوم جهانی سرمایه آنها ۵۰ میلیون فرانک بود. در سال ۱۹۵۷ این مبلغ به یک میلیارد و در سال ۱۹۶۷ به ۵ میلیارد فرانک قدیم بالغ گردید. بدین ترتیب سرمایه بانک در یک ربع قرن صد برابر شده است، درحال حاضر ثروت روچیلدها را به هزاران برابر آن تخمین می زنند.

از جمله اقلامی که ثروت کلان روچیلدهای فرانسه را تشکیل می دهد، مجتمع عظیم کمپانی های راه آهن «شمال»، «پاریس - اورلئان» و «پ. ال. ام» می باشد. روچیلدها در فرانسه مجتمع های «کنکورد» و «آبی» را در تملک دارند. ۴۹ درصد سرمایه شرکت راه آهن فرانسه، بخش عظیمی از تأسیسات توریستی «شام روس» در جبال مون بلان و شرکت های عظیم حمل و نقل فرانسه (HPLM و SAGO) به روچیلدها تعلق دارد.

پس از جنگ دوم جهانی، «برادران روچیلد» در اعطای اعتبارات، سرمایه گذاری ها و سازماندهی شاخه های بسیار جدید صنایع شرکت جستند. آنها مخصوصاً در صنایع اتمی، نفت، شیمی و پتروشیمی در جدیدترین بخش های الکترونیک به فعالیت پرداختند. بانک در صنایع فلزات غیرآهنی به کامیابی های درخشانی رسید.

استخراج همه فلزات غیرآهنی فرانسه، به استثنای صنایع آلومینیوم، عملاً تحت نظارت روچیلدها قرار دارد.

سالهای قبل از جنگ دوم جهانی مالک عمده ترین معادن زغال سنگ اروپای مرکزی، بویژه معدن عظیم ویتکوویتز در چکسلواکی بود. با ظهور نازیسم در اروپا آلفونس مایر و لوئی مایر، نوه های آنسلم سالومان روچیلد، در سال ۱۹۳۸ به انحلال رسمی شاخه اطریش دست زدند و معادن خود را به اجاره دولت انگلیس دادند و با این ترفند موفق شدند پس از جنگ خسارات هنگفتی از دولت چکسلواکی دریافت دارند.

شاخه ایتالیا: و بالاخره، کارل (چارلز) مایر روچیلد، پسر دیگر مایر آمشل روچیلد، پس از مرگ پدر «بنیاد روچیلد» را در ایتالیا گسترش داد و در سال ۱۸۲۱ مرکز فعالیت خود را در ناپل مستقر ساخت. کارل روچیلد نیز مانند چهار برادر دیگرش در دوران بحران سیاسی و اقتصادی اروپا به دولت های کوچک محلی چون ساردینی، سیسیل، ناپل و دولت پاپ مقادیر قابل توجهی وام داد.



پس از او پسرش، آدولف کارل (۱۹۰۱ - ۱۸۲۳) در رأس شاخه ناپل قرار گرفت ولی پس از اتحاد ایتالیا در سال ۱۸۶۱ به فرانکفورت بازگشت.

روچیلدها و اقتصاد غرب

بدین ترتیب، در دوران حیات مایر آمشل روچیلد و پس از مرگ او، «کلان» روچیلدها در ۵ کشور اصلی اروپا (آلمان، اطریش، ایتالیا، فرانسه و انگلیس) گسترده شد. شاخه پدری «بنیاد روچیلد» در آلمان و شاخه ناپل در آستانه قرن بیستم به فعالیت رسمی خود پایان داد و شاخه اطریش در آستانه جنگ دوم تعطیل شد. معهداً در نیمه دوم قرن بیستم «بنیاد روچیلد» مجدداً شبکه های پنهان خود را در سراسر اروپا توسعه بخشید و با سرمایه گذاری های کلان خود در سراسر جهان امپراتوری گسترده و نامرئی را پدید ساخت. دایره المعارف آمریکانا وضع امپراتوری روچیلد را در قرن بیستم چنین شرح می دهد:

خانوده بانکدار اروپائی که دارای شهرت افسانه ای است ... و در قرن بیستم (نیز) بر اندخته مالی و صنعتی گسترده ای کنترل دارد ... و یک نیروی اساسی در اقتصاد مالی جهان محسوب می شود که منافع آن از اروپا تا آسیا ممتد است.

برای اینکه ابعاد سیطره روچیلدها بر اقتصاد جهان روشن شود، به دستاوردهای پسران جیمز (یعقوب) روچیلد در فرانسه نظری می افکنیم:

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

سیطرهٔ روچیلدها بر اقتصاد جهان

روچیلدها در استخراج فلزات غیر آهنی بلژیک، اسپانیا، کالدونی جدید، آفریقای جنوبی و سایر کشورها سهم زیادی دارند ... تعدادی از شرکت‌ها که در **انگلستان**، **آفریقای جنوبی** و **آمریکای لاتین** فعالیت دارند، تحت نظارت مشترک روچیلدهای لندن و پاریس قرار دارند.

آنچه گفته شد نمی‌تواند توصیف جامعی از شبکهٔ گستردهٔ امپراتوری نامرئی روچیلدها در اقتصاد بین‌المللی به شمار رود. سیطرهٔ این امپراتوری چنان پوشیده است که بیان آن به انبوهی از اسناد و مدارک نیازمند است. یکی از مهمترین ابعاد این سیطره، نقش روچیلدها در صنعت جهانی نفت است.

نام **روچیلدها** در کنار **راکفلرهای آمریکا** به عنوان پیشگامان استخراج نفت در خاورمیانه و روسیه شهرت دارد و آنان از زمان انعقاد قرارداد داری به نفت ایران چشم داشته‌اند. این روچیلدها بودند که نخستین بار با سرمایهٔ خود **امانوئل نوبل** سوئدی و سه پسرش (روبرت، لودویگ و آلفرد) را به استخراج نفت **بادکوبه** ترغیب کردند و بزرگترین کمپانی نفتی را در روسیه بنیاد نهادند. **آلفرد نوبل** مخترع دینامیت و بنیانگذار جایزهٔ معروف نوبل است و پیوند جایزهٔ نوبل با امپراتوری روچیلدها مسئله‌ای در خور بررسی است. جالب است بدانیم که پس از استخراج نفت **باکو**، ایران اولین بازار فروش آن بود و برادران نوبل عملیاتشان را در سال ۱۹۰۸ با اجارهٔ یک انبار نفت در رشت آغاز کردند و بزودی ۲ انبار بزرگ نفت در انزلی و رشت ایجاد نمودند. و بالاخره با سرمایهٔ روچیلدها بود که یک یهودی انگلیسی بنام **مارکوس سموئیل** و یک هلندی بنام **سر هنری دتردینگ** کمپانی «**رویال داچ شل**» را تأسیس کردند.

کمپانی «**رویال داچ شل**»، که به «**اختاپوس بین‌المللی**» شهرت یافته، بزرگترین مجتمع انحصاری اروپاست که از حیث ثروت تنها با دو کمپانی عظیم آمریکایی **استاندارد اویل** (نیوجرسی) و **جنرال موتورز** قابل مقایسه می‌باشد. طبق آماري که در دست ماست و آماري که هکنه محسوب می‌شود، «**رویال داچ شل**» در سال ۱۹۶۵ یک هفتم نفت جهان و ۲۰ درصد نفت خاور میانه را کنترل می‌کرد و در سراسر جهان بیش از ۵۰۰ شعبه، ۷۴ پالایشگاه و قریب به ۲۰۰ هزار پرسنل در اختیار داشت. تاریخ خاورمیانه از آغاز قرن بیستم شاهد رقابت‌های سه کمپانی بزرگ نفتی «**رویال داچ شل**»، «**استاندارد اویل**» (متعلق به راکفلرها) و «**شرکت نفت انگلیس و ایران**» بوده است. «**شرکت نفت انگلیس و ایران**» در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و در سال ۱۹۵۱ توسط استاندارد اویل و رویال داچ شل نابود شد و شرکت نفت انگلیس از آن بوجود آمد.

در آستانهٔ جنگ اول جهانی دولت انگلیس به ابتکار **وینستون چرچیل**، به علت طرحی که برای تغییر سوخت کشتی‌های خود از زغال سنگ به نفت داشت، بخش عمدهٔ سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری کرد. این اقدام سبب تحول اساسی در نیروی دریایی انگلیس شد و سرعت کشتی‌ها را بیشتر و مانور آن را آسانتر نمود. دیگر سهامداران اولیه شرکت نفت ایران و انگلیس **لرد استراتکنا** و کمپانی انگلیسی «**نفت برمه**» بودند. طبق آمار رسمی، دولت انگلیس بابت سهام خود و مالیات بیش از ۶۰ درصد درآمد «**شرکت نفت انگلیس و ایران**» را دریافت می‌کرد و مابقی میان سایر سهامداران و دولت ایران تقسیم می‌شد.

روچیلدها به‌همراه خانوادهٔ آمریکایی **مورگان** بزرگترین سهامداران و اربابان واقعی شرکت «**شل**» می‌باشند.

«**رویال داچ شل**» در سالهای پس از جنگ دوم جهانی به‌همراه کمپانی‌های نفتی آمریکا تلاش جدی را برای نفوذ به حوزهٔ نفتی ایران و خارج ساختن آن از انحصار شرکت نفت انگلیس آغاز نمود. با ملی شدن صنعت نفت ایران (توسط آنها و استاندارد اویل آمریکا) این انحصار شکسته شد و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دومین گام به سوی سیطرهٔ کمپانی‌های آمریکایی و شرکت «**شل**» برداشته شد.

همانطور که می‌دانیم در قرارداد کنسرسيوم، ۵ کمپانی معظم نفتی آمریکا (عضو کارتل بین‌المللی نفت) هر یک به تنهایی ۷ درصد سهام را به دست آوردند و ۵ درصد سهام نیز بین ۹ کمپانی کوچک نفتی آمریکا (غیر عضو کارتل بین‌المللی نفت) تقسیم شد. بنابراین، «**رویال داچ شل**» با ۱۴ درصد سهم، پس از بریتیش پترولیوم (۴۰ درصد) به بزرگترین غارتگر نفت ایران در سالهای پس از ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بدل گردید.

پدر سرزمین اسرائیل



گفتیم که شاخهٔ فرانسوی امپراتوری روچیلدها توسط **جیمز (یعقوب)** روچیلد پایه گذاری شد. پس از مرگ او، پسرش بنام **آلفونس روچیلد** (۱۹۰۵ - ۱۸۲۷) در رأس شاخهٔ فرانسه قرار گرفت. او پس از شکست ناپلئون سوم در سال ۱۸۷۰، رهبری هیئت فرانسوی غرامت جنگ را به عهده داشت و با پشتوانهٔ عظیم مالی خود پرداخت سریع این غرامت را از سوی فرانسه مغلوب تضمین کرد.

در سالهای ۱۸۷۲ - ۱۸۷۱، **آلفونس روچیلد** مبالغ کلانی پول به دولت **آدلف تی** **یر** وام داد و به گفتهٔ دائرة المعارف بریتانیکا این وام سبب

ارادهٔ ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

زندگی و جلوگیری از اسراف، سخنگویی به زبان عبری و احیاء سنن مذهبی یهود ارائه داد. در همین سفرها به دستور او اراضی جدیدی برای تأسیس اردوگاههای جدید در جولان و سایر مناطق فلسطین خریداری شد. روچیلدها با سرمایه ۱۴ میلیون فرانک به خرید ۳۲۰۰۰ هکتار زمین پرداخت و ۱۲ اردوگاه جدید تأسیس کرد که با کمک مالی او به زودی خودکفا شد و «مجمع اسکان یهودیان» نام گرفت. **ادموند روچیلد** در جریان چهارمین بازدید خود از فلسطین به سال ۱۹۱۴ از نتیجه اقدامات خود ابراز رضایت کرد. او علاوه بر سرمایه گذاری در کشاورزی، نقش اصلی را در توسعه صنعت شراب سازی در فلسطین ایفاء کرد و «کورپوراسیون الکتریک فلسطین» و «دانشگاه عبری» را بنیان گذارد. در این دیدار روچیلد به **حیم وایزمن** گفت: «بدون من صهیونیست ها هیچ کاری نمی توانستند از پیش ببرند و بدون صهیونیست ها اقدامات من محکوم به شکست بود.» وایزمن نیز روچیلد را از نظر «اندیشه سیاسی و ملی» دورانیش خواند. ادموند روچیلد در موضع مثبت دولت فرانسه در قبال اعلامیه بالفور نقش اصلی داشت. در پایان جنگ اول جهانی، **جیمز روچیلد**، پسر **ادموند روچیلد**، به عنوان **افسر ارتش انگلیس** وارد سرزمین فلسطین شد و در سال ۱۹۲۳ بارون روچیلد با سرمایه گذاری بیشتر «مجمع اسکان یهودیان فلسطین» (پیکا) را به ریاست پسرش تأسیس کرد که هدف آن ایجاد اردوگاههای جدید بود. روچیلد در سال های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ نیز به بازدید از فلسطین پرداخت و سخنرانی کرد. در این بازدیدها، **وایزمن** گفت: «به اعتقاد من، او پیشوای سیاسی صهیونیسم در نسل ماست» و **داوید بن گوریون** بعدها گفت: «از زمانی که او در صحنه اسکان یهود پدید شد تا زمان ما (۱۹۴۹) هیچ کس در امر استقرار و توسعه اسکان در اسرائیل به مانند او دیده نشد.» بارون ادموند روچیلد در سال ۱۹۲۹ به عنوان رئیس افتخاری «آژانس یهود» انتخاب شد و تا پایان عمر در این سمت بود. او در سال ۱۹۳۴ در پاریس درگذشت و در اسرائیل ۶۳۰۰۰ هکتار زمین و ۳۰ اردوگاه به ارث گذاشت.

نقش اساسی شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها در صهیونیسم جهانی با مرگ بارون ادموند روچیلد پایان نمی یابد. پس از او، **نوه های جیمز روچیلد اول** در نیمه دوم قرن بیستم حامیان درجه اول دولت اسرائیل و از رهبران طراز اول صهیونیسم جهانی محسوب می شوند. امروزه، در رأس شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها **گی روچیلد** (متولد ۱۹۰۹) و **ادموند روچیلد**

حفظ تی پر بر رأس دولت فرانسه شد. جالب است بدانیم که در همین زمان در لندن، پسر عموی او، **لئونیل پسر ناتان**، مبلغ ۴ میلیون لیره به **دیزرائیلی**، نخست وزیر انگلیس، وام داد و همین وام سبب شد که دولت انگلیس سهم اصلی را در کمپانی کانال سوئز به چنگ آورد!



معهدا، نام آورترین چهره شاخه فرانسوی امپراتوری روچیلدها **بارون ادموند جیمز روچیلد** (۱۹۳۴ - ۱۸۴۵)، کوچکترین پسر **جیمز روچیلد** است؛ فردی که نام وی با استقرار یهودیان در فلسطین و تأسیس دولت اسرائیل پیوندی ناگسستنی دارد. بارون ادموند روچیلد

کسی است که ۷۰ میلیون فرانک طلا در راه اسکان یهود در فلسطین سرمایه گذاری کرد؛ رقمی که علیرغم سنگینی آن در برابر دارائی روچیلدها و اهداف اقتصادی و سیاسی که در چشم انداز آینده می جستند، وزنی نداشت. **ادموند روچیلد** به پاس سهم تعیین کننده اش در **تأسیس دولت اسرائیل** توسط **حیم وایزمن** «پیشوای سیاسی صهیونیسم» و از سوی صهیونیست ها «پدر ییشوو» لقب گرفت.

ادموند روچیلد بنیانگذار نخستین حرکت عملی صهیونیستی شناخته می شود زیرا با سرمایه او بود که به سال ۱۸۸۳ نخستین اردوگاه های یهودیان مهاجر در سرزمین فلسطین ایجاد شد. بارون روچیلد در دوران فعالیت هرزل هوادار استقرار «خاموش» و «آهسته» یهود در فلسطین بود. تمامی اقدامات کشاورزی که توسط کارشناسان فرانسوی در فلسطین صورت گرفت با سرمایه او بود و باز این نفوذ او بود که سهم اساسی در تعیین **عملکرد دولت فرانسه به سود صهیونیست ها و اسکان یهودیان در فلسطین ایفاء کرد**. اقدامات روچیلد توسط یک دستگاه اداری خشن صورت می گرفت که با اعمال قهر و خشونت علیه یهودیان فقیر مهاجر همراه بود. این اقدامات خشن طغیان هایی را در میان مهاجرین یهود پدید ساخت. دائره المعارف یهود مدعی است که علیرغم اینکه ۲۰ سال تمام اقدامات سرکوبگرانه بارون روچیلد مورد انتقاد یهودیان مهاجر قرار می گرفت، امروزه «در بازنگری گذشته مشخص می گردد که بوروکراسی روچیلد نقش مثبت داشته است.»!

بارون روچیلد در سال های ۱۸۸۷، ۱۸۹۳، ۱۸۹۹ به بازدید از اردوگاههای یهودیان در فلسطین پرداخت و رهنمودهایی دال بر خودکفائی اردوگاهها، کاهش سطح

تلقی می کرد. دیزرائیلی، تحت تأثیر روچیلدها، این مشی دولت انگلیس را تغییر داد و با اعتبار لئونیل روچیلد ۴۰ درصد سهام کمپانی را خریداری کرد و بدین ترتیب بریتانیا به بزرگترین سهامدار شرکت بدل شد. مسئولیت حفاظت کانال در سالهای ۱۹۵۶ - ۱۸۸۳ با سربازان انگلیسی بود. دولت مصر در ژوئیه ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی کرد. جالب است بدانیم که همراه با حفر کانال سوئز بود که نخستین گامهای جدی در راه استقرار یهودیان در فلسطین برداشته شد:

... با ساخته شدن **کانال سوئز** مسئله جدی تر گردید. در واقع این زمان فرانسه و انگلیس که دیگر بقدر کافی رقیب یکدیگر به شمار می آیند، علاقه نزدیک تر و در عین حال مشترک و حیاتی به مسئله فلسطین پیدا می کنند. از قرار معلوم، فرانسه زیر پرچم «نوعدوستی» تعهد می کند که **کلیمیان فقیر** را برای تشکیل یک مستعمره یهودی به فلسطین اعزام دارد. از طرف دیگر در همین فاصله هنگامی که کانال سوئز در حال حفر شدن بود، **سرمونت فیور** از طرف دولت انگلیس گفتگوهائی درباره خرید زمین در سرزمین فلسطین، جهت اسکان یهودیان در آنجا، با **سلطان عثمانی** به عمل می آورد.

به گفته دائرة المعارف یهود، شخصیت سیدونیا در کتاب معروف دیزرائیلی بنام Coningsby تصویر ایده آلیزه شده لئونیل روچیلد است. لئونیل پس از تحکیم سیطره مالی خود بر دیوانسالاری بریتانیا وارد صحنه علنی سیاست شد و به عنوان نخستین یهودی به عضویت مجلس عوام انگلیس درآمد.



برادر کوچک لئونیل، بنام **سر آنتونی روچیلد** (۱۸۷۶ - ۱۸۱۰) نیز در جامعه انگلیس به عنوان یک شخصیت اشرافی شهرت یافت. زیرا او در عین آنکه لقب «سر» را از ملکه ویکتوریا دریافت داشت، یک بارون اطریشی نیز بود. سر آنتونی روچیلد نخستین

«اتحادیه کنیسه ها» را در انگلیس پایه گذارد و دو دختر خود را به ازدواج دو خانواده بلندپایه اشرافی درآورد. داماد سرآنتونی روچیلد بنام **آرچی بالد پریمرز** در دوران دیزرائیلی در هرم دیوانسالاری انگلیس بالا کشیده شد، در دولت گلاستون وزارت خارجه را به دست گرفت و سپس نخست وزیر شد.

(متولد ۱۹۲۶) قرار دارند. **بارون گی روچیلد** از شهرهای درجه اول سیاسی و مالی حکومت فرانسه بود که در زمان جنگ دوم جهانی آجودانی ژنرال دوگل را به عهده داشت. بارون گی روچیلد فرانسوی به همراه **لرد ویکتور روچیلد** انگلیسی دو رهبر اصلی امپراتوری پنهان روچیلدها در دوران معاصر محسوب می شوند.

روچیلدها و استعمار بریتانیا



پس از مرگ **ناتان**، رهبری شاخه انگلیس به پسرش **لئونیل ناتان روچیلد** (۱۸۷۹ - ۱۸۰۸) رسید. دوران فعالیت لئونیل با اقتدار یهودیان در حکومت انگلیس همراه است و در زمان او **بنیامین دیزرائیلی**، نویسنده و سیاستمدار یهودی

الاصل، عنوان نخستین نخست وزیر رسمی انگلیس را به دست آورد و سکان امپراتوری بریتانیا را به دست گرفت. **بنیامین دیزرائیلی** (۱۸۸۱ - ۱۸۰۴) فرزند یک یهودی بود که به مسیحیت گروید (ظاهراً). دیزرائیلی در سال ۱۸۶۸ به مدت ۱۰ ماه نخست وزیر بود و سپس به مدت ۶ سال در رأس جناح اپوزیسیون مجلس قرار داشت. در سالهای ۱۸۸۰ - ۱۸۷۴ برای دومین بار به صدارت رسید و در این سالها سیاست خارجی فعالی را در جهت توسعه امپراتوری بریتانیا پیش گرفت. **دیزرائیلی پدر حزب محافظه کار انگلیس محسوب می شود**. دیزرائیلی از حمایت مالی **لئونیل روچیلد** برخوردار بود و این حمایت نقش مهمی در صعود وی در هرم دیوانسالاری بریتانیا ایفاء کرد. در واقع دیزرائیلی بزرگترین سرمایه گذاری روچیلدها بود. در دوران دیزرائیلی، لئونیل به عنوان رئیس «بنیاد بانکی» دولت انگلیس مسئولیت پرداخت بدهی های دولت را به عهده داشت و قرضه های کلان مربوط به ایرلند جنگ کریمه توسط او پرداخت شد. چنانکه در تاریخ ثبت است تنها با پرداخت وام ۴ میلیون لیره ای لئونیل ناتان روچیلد در سال ۱۸۷۵ بود که دولت انگلیس قادر شد سهام اصلی **شرکت سوئز** را خریداری کند و برای سالها در منطقه خاور نزدیک نقش کلیدی ایفاء نماید. «شرکت بین المللی کانال سوئز» در سال ۱۸۵۸ به منظور حفر کانال سوئز توسط فرانسوی ها تأسیس و این کانال در سال ۱۸۶۶ افتتاح شد. دولت بریتانیا در آغاز با حفر کانال مخالف بود و آن را تهدیدی از سوی فرانسوی ها برای مستعمره خود در هندوستان

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

مالی امپراتوری روچیلدها را در جهت استقرار یهودیان در فلسطین به کار گرفت. در **دوران لرد روچیلد اول** پیوند روچیلدها با حکومت بریتانیا به اوج رسید. او و برادرانش (**آلفرد** که به گردآوری عتیقه جات و آثار هنری اشتغال داشت و **لئوپولد** که یک چهره جامعه ورزشی انگلیس بود) نزدیک ترین دوستان **پرنس ولز**، که بعداً با نام **ادوارد هفتم شاه انگلیس** شد، بودند. در این زمان **فردیناند جیمز روچیلد**، عموزاده آنها از شاخه وین، در لندن اقامت گزید و تبعه انگلیس و عضو مجلس عوام شد و به گردآوری عتیقه جات و آثار هنری پرداخت. فردیناند نخستین روچیلدی بود که در خانه خود از **ملکه ویکتوریا** پذیرائی کرد. در همین دوران بود که در سفر سال ۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۸ م. **ناصرالدین شاه قاجار** به انگلیس، وی در خانه روچیلدها میهمان شد و به گفته محمد حسن خان اعتمادالسلطنه:

شنیدم عزیزالسلطان (ملیجک) در خانه روچیلد که رفته بودند بعضی اسباب دزدیده بودند، صاحبخانه ملتفت شده بود به افتضاح پس گرفته بود.

در **دوران لرد روچیلد اول (ناتانیل مایر)** بود که به سال ۱۹۰۲ «تراست مستعمراتی یهود» به عنوان ابزار مالی صهیونیسم، که هدف خود را «عمران و توسعه صنعتی و بازرگانی فلسطین» اعلام داشت، با سرمایه روچیلدها به مبلغ ۲ میلیون پوند تأسیس شد.

در دو دهه آغازین قرن بیستم، فعالیت روچیلدها در جهت اضمحلال دولت مقتدر عثمانی و مهاجرت یهودیان به فلسطین و تغییر جغرافیای سیاسی خاورمیانه به سود تأسیس «تمدن بزرگ یهود» متمرکز بود. در این حوادث **لرد روچیلد دوم (لئونیل والتر ۱۹۳۷ - ۱۸۶۸)**، پسر ارشد ناتانیل مایر روچیلد، نقش اساسی داشت. لرد روچیلد دوم به عنوان یک طبیعی دان و مالک یک باغ وحش خصوصی منحصر به فرد در جامعه علمی انگلیس نیز شهرت داشت.

تحقق آرمان صهیونیستی «سرزمین موعود» در سرزمین فلسطین، همانگونه که به نام **بارون ادموند روچیلد** فرانسه در پیوند است، با نام عموزاده انگلیسی او، لرد روچیلد دوم، نیز پیوند تنگاتنگ دارد. این تلاش ها به ثمر نشست و در سال ۱۹۱۷ با **اعلامیه بالفور** تحقق آرمان صهیونیستی «سرزمین موعود» به سیاست رسمی و علنی دولت بریتانیا بدل شد. **اعلامیه معروف بالفور نامه ای است که جیمز بالفور، وزیر خارجه وقت انگلیس، به لرد لئونیل والتر روچیلد نوشت. متن این نامه چنین است:**
وزارت خارجه (۲ نوامبر ۱۹۱۷)

با اقتدار روچیلدها در اقتصاد و سیاست انگلستان - که قدرت درجه اول استعماری جهان محسوب می شد و مستعمرات آن در آن زمان ۲۰ میلیون کیلومتر مربع زمین و ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت را در بر می گرفت - آنان نخستین زمره های سیطره صهیونیستی را برپا کردند و به سیاست خاورمیانه ای بریتانیا در جهت فروپاشی دولت عثمانی و تحقق «تمدن بزرگ یهود» در خاورمیانه سمت و سو بخشیدند. روزنامه تایمز لندن، که از دیرباز دارای پیوندهای جدی با روچیلدها بوده و هست، در سال ۱۸۴۰، ۵۷ سال قبل از تشکیل نخستین کنگره صهیونیست ها در شهر بال سوئیس و تأسیس «سازمان جهانی صهیونیست ها» (اوت ۱۸۹۷) در مقاله ای با عنوان «سوریه - بازگرداندن یهودیان» نوشت:

پیشنهاد استقرار یهودیان در سرزمین آباء و اجدادی شان، تحت حمایت ۵ قدرت بزرگ، اینک دیگر یک مسئله ذهنی و خیالی نیست، بلکه موضوعی است از نظر سیاسی درخور اعتنا. اسناد و مدارک تاریخی نشان می دهد، این روچیلدها بودند که مسئله فلسطین را به عنوان «سرزمین موعود» در میان ثروتمندان و روشنفکران یهودی مطرح ساختند و در راه تحقق آن پای فشردند، در حالیکه بسیاری از یهودیان در آن زمان به سرزمین خاصی نظر نداشتند و برخی از آنها به عنوان «سرزمین موعود» به آمریکا و حتی آفریقای جنوبی می گریستند. و بالاخره با دستمایه مالی و نفوذ سیاسی روچیلدها بود که این پروژه تحقق پذیرفت و سرانجام به تأسیس کشوری بنام «اسرائیل» در خاورمیانه منتهی شد.

ناتانیل مایر روچیلد



(۱۹۱۵ - ۱۸۴۰)، پسر ارشد لئونیل ناتان، پس از پدر در رأس شاخه انگلیسی امپراتوری روچیلد قرار گرفت. ناتانیل مایر، که به گفته دائره المعارف یهود در ایجاد «پیوندهای یهودی - انگلیسی» نقش مهمی ایفاء کرد، در رأس جامعه یهودیان انگلیس جای داشت و نخستین یهودی بود که با دریافت عنوان «بارون» نامش به عنوان اولین لرد خاندان روچیلد انگلیس ثبت شد. **لرد روچیلد اول** به عنوان رئیس «بانک انگلیس» (بانک آواینگلند) و رئیس کمپانی های متعدد، تنها عضو یهودی «کمیسیون سلطنتی امور بیگانگان» بود و تمام توان سیاسی و

ناتان لاسکی و دوستانش در منچستر استوارتر کرد: ... لاسکی همه میتینگ های یهودیان را که از چرچیل پشتیبانی می کردند رهبری می نمود و برخی می گفتند: بی گمان هر یهودی که علیه وینستون چرچیل رأی بدهد به جامعه یهود خیانت کرده است. البته باید گفت پیوند **لرد نورثکلیف** (۱۹۲۲ - ۱۸۶۵) مالک روزنامه تایمز لندن، با روچیلدها و اینتلیجنس سرویس و نقش او در زندگی وینستون چرچیل از پدیده های جالب تاریخ معاصر انگلیس است. چرچیل در سال ۱۸۹۸ توسط **آلفرد هارمسورث** (لرد نورثکلیف بعدی) کشف شد. هارمسورث مقاله شورانگیزی درباره چرچیل بیست و چهار ساله با عنوان « جوان ترین رادمرد اروپا » در روزنامه **دیلی میل** منتشر کرد. تأثیر این مقاله و حمایت تبلیغاتی هارمسورث چنان بود که دو سال بعد چرچیل را وارد پارلمان انگلیس کرد و بدینسان زندگی سیاسی او آغاز شد. لرد نورثکلیف، به عنوان قدرتمندترین چهره مطبوعاتی بریتانیا، و با همکاری چرچیل و **سرتیپ سر جیمز ادموندز** (رئیس اطلاعات نظامی)، نقش مهمی در ایجاد جنون ضد آلمانی در جامعه انگلیس ایفا نمود. او توسط یک نویسنده بنام لکیو از طریق داستان هایی پیرامون نفوذ موهوم جاسوسان آلمان و حمله قریب الوقوع آلمان، زمینه تجدید سازمان دستگاه اطلاعاتی و امنیتی انگلیس را به صورت دو سرویس **MI - 5** و **MI - 6** در سال ۱۹۰۹، فراهم ساخت. توسعه این جو از عوامل مؤثر در ایجاد جنگ جهانی اول بود. البته امروز اسناد کافی و صریح موجود است که نقش درجه اول وینستون چرچیل و اینتلیجنس سرویس بریتانیا را در انقلاب بلشویکی و تأسیس دیکتاتوری های کمونیستی نشان می دهد.

نام وینستون چرچیل به عنوان مؤسس دولت های پوشالی دست نشاندۀ در خاورمیانه به سود تحکیم مواضع صهیونیست ها در فلسطین ثبت است. **هارولد ویلسون**، نخست وزیر پیشین انگلیس، می نویسد:

چرچیل در سال ۱۹۲۱ به وزارت مستعمرات رفت و در آنجا با کمک **لارنس** عربستان دو کشور پادشاهی عراق و اردن بزرگ را بوجود آورد و شرایط لازم را برای تأسیس کشور ملی یهود در فلسطین فراهم آورد و در تمام مدت عمر از آن حمایت نمود.

وینستون چرچیل در دوران حیات سیاسی خود نقش کلیدی در سیاست خاورمیانه بریتانیا داشت. کارنامه سیاسی چرچیل به شرح زیر است: وزیر تجارت (۱۹۱۰ - ۱۹۰۸)، وزیر کشور (۱۹۱۱ - ۱۹۱۰)، وزیر درباری (۱۹۱۵ - ۱۹۱۱)،

لرد روچیلد عزیز

بسیار خوشوقتم اطلاعیه زیر را که از طرف دولت اعلیحضرت در جهت همدردی با آمال صهیونیستی یهود، به کابینه تسلیم و بوسیله آن مورد تصویب قرار گرفته است به اطلاع شما برسانم:

« دولت اعلیحضرت تأسیس یک موطن ملی برای مردم یهود در فلسطین را به دیده مساعد می نگرد و بهترین تلاش های خود را برای تسهیل وصول به این هدف به کار می برد و صریحاً تأکید می ورزد که هیچ عملی نباید به زیان حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیر یهودی موجود در فلسطین یا حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در هیچ کشور دیگر صورت گیرد.

باعث امتنان من خواهد بود اگر این اطلاعیه را به اطلاع فدراسیون صهیونیست برسانید. »

ارادتمند شما

آرتور جیمز بالفور

سر وینستون چرچیل و روچیلدها



تاریخ خاندان روچیلد در

نیمه اول قرن بیستم با نام **سر وینستون چرچیل** (۱۹۶۵ - ۱۸۷۴)، سیاستمدار مقتدر انگلیس، آمیخته است. بررسی زندگینامه سیاسی چرچیل نشان می دهد که این نخست وزیر نامدار

بریتانیا در استراتژی صهیونیستی روچیلدها همان جایگاهی را دارا بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم **بنیامین دیزرائیلی** واجد آن بود. همانطور که خواهیم دید در نیمه دوم قرن بیستم نام روچیلد با دولت محافظه کار **ادوارد هیث** پیوند تنگاتنگ یافت.

بیوگرافی نویسان چرچیل درباره نقش جامعه یهودیان انگلیس به رهبری روچیلدها در صعود چرچیل در هرم دیوانسالاری انگلیس در هرم دیوانسالاری انگلیس اذعان دارند. **تروخانوفسکی** می نویسد:

هنگامی که **ناتان لاسکی** رئیس کنگره یهودیان منچستر طی نامه ای چرچیل را از موجودیت سازمان آگاه کرد، در مه ۱۹۰۴ چرچیل طی نامه جوابیه ای همدردی ژرف خود را نسبت به آرمان های این سازمان ... اعلام داشت ... هنگامی که وینستون چرچیل به معاونت وزارت مستعمرات رسید مناسبات خود را با

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.

علیرغم خشونت و ارباب **بارون ادموند روچیلد** تمایلی به مهاجرت به فلسطین از خود نشان نمی دادند، خدمت بزرگ نازیسم آلمان به روچیلدها و پیوند مرموز میان آنان ملموس تر خواهد شد. در اینجا این سؤال مطرح است که برآستی آیا صهیونیسم آرمان روچیلدهاست و یا ابزاری است در دست آنان برای ایجاد یک امپراتوری عظیم مالی در خاورمیانه و جهان؟!

لرد روچیلد دوم بلاعقب بود و پس از مرگ وی رهبری روچیلدهای انگلیس به **آنتونی گوستاو روچیلد** (۱۹۶۱ - ۱۸۸۷)، پسر **لئوپولد** برادر روچیلد دوم، رسید. آنتونی گوستاو روچیلد بخشی از سرمایه روچیلدها را به سمت صنعت پزشکی هدایت کرد و سیطره خود را بر سیطره بیمارستانی و پزشکی انگلیس برقرار ساخت. علاوه بر او، **جیمز آرماند روچیلد** (۱۹۵۶ - ۱۸۷۸)، پسر **بارون ادموند روچیلد** فرانسه (پدر سرزمین اسرائیل)، نیز که از جوانی در انگلستان مقیم و تبعه این کشور بود و در جنگ جهانی به همراه ارتشهای فرانسه و انگلیس در خاورمیانه حضور فعال داشت، در صحنه سیاست درخشش یافت و در سالهای حساس ۱۹۴۵ - ۱۹۲۹ به عنوان نماینده « حزب لیبرال » در مجلس عوام حضور داشت. **جیمز روچیلد** در دوران دولت **مک دونالد** از طرح مستعمره کردن فلسطین هواداری جدی کرد که به زعم او تنها راه حفظ منافع یهود و اعراب و جلوگیری از سلطه یکی بر دیگری بود! در سالهای پس از جنگ دوم، بویژه از دهه ۱۹۵۰، **لرد روچیلد سوم** (**ویکتور روچیلد**) در رأس امپراتوری نامرئی روچیلدها قرار گرفت که دامنه این امپراتوری را به درون سرویس های اطلاعاتی معظم غرب گسترش داد.

پس از جنگ دوم جهانی، سرمایه روچیلدها انگلیس علاوه بر مجتمع غول آسا « **رویال داچ شل** »، راههای نوینی برای توسعه یافت. روچیلدها مبالغ کلانی در **ایالات متحده آمریکا** و **کانادا** سرمایه گذاری کردند؛ در کانادا بویژه بر صنعت **فیلم و تلویزیون** این کشور چنگ انداختند و در آمریکا وارد اتحاد با « **بنیاد مورگان** » شدند که اکنون شریک اصلی آنها در کمپانی « **شل** » محسوب می شد. دوران پس از جنگ دوم که با تأسیس دولت اسرائیل همراه است، شاهد سرمایه گذاری های کلان روچیلدها در این کشور است. با سرمایه لرد روچیلد سوم (**ویکتور روچیلد**) بود که شبکه **تلویزیونی اسرائیل** تأسیس شد و **جیمز روچیلد** نیز راه پدرش را در سرمایه گذاری در اسرائیل دنبال کرد و زنان روچیلدها انواع مؤسسات « **خبریه** » و **کلوپ های رقص** را در « سرزمین موعود » پایه ریزی کردند.

وزیر جنگ (۱۹۲۱ - ۱۹۱۹) در این زمان بود که به دستور او **کودتای سیدضیاء - رضاخان** در ایران صورت گرفت، وزیر مستعمرات (۱۹۲۲ - ۱۹۲۱) - در این زمان بود که انگلستان با دریافت قیمومیت فلسطین بعد از فروپاشی دولت عثمانی از سازمان ملل سلطه خود را بر این دیار رسمیت بخشید و گامهای اساسی در راه تأسیس دولت اسرائیل برداشته شد، وزیر خزانه داری (۱۹۲۹ - ۱۹۲۴)، وزیر دریا داری (۱۹۴۰ - ۱۹۳۹)، نخست وزیر مقتدر دوران جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵ - ۱۹۴۰)، واپسین دوران زندگی سیاسی چرچیل با صدارت او در سالهای ۱۹۵۵ - ۱۹۵۱ به پایان می رسد. این سالها در تعیین سرنوشت مردم ایران و تحکیم سیطره رژیم **محمدرضا پهلوی** نقش تعیین کننده داشت و در همین زمان بود که به دستور چرچیل و برای منافع روچیلدها و شرکت های نفتی بین المللی **کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲** طراحی و اجرا شد.

به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران صهیونیسم، در سالهای ظهور نازیسم در آلمان و جنگ جهانی دوم، روچیلدها در پیوندی مرموز با سران آلمان هیتلری قرار داشتند. یوری ایوانف می نویسد:

کسانی که علاقه مند به بحث درباره « مسائل به ظاهر متناقض » خاصه در پیوند با جریان صهیونیسم جهانی هستند بهتر است ابتدا به این پرسش پاسخ گویند: چرا و چگونه خاندان روچیلد، این خانواده یهودی که افرادش به طفیل اقتصاد ممالک متعددی زندگی می کنند، در حالیکه نازی ها بسیار از مردم اروپا و از جمله یهودیان را با خشونت هرچه بیشتر به قتل می رسانیدند، نه تنها جان سالم از معرکه به در بردند بلکه ثروتمندتر از پیش نیز شدند؟

قبلاً دیدیم که چگونه صهیونیست هایی که از گهواره دست پرورده روچیلد بودند نقش قربانیان نازی را به یهودیان اروپائی تحمیل کردند و چگونه با نازی ها از در سازش درآمدند و با ایشان به توافق رسیدند که یهودیان را روانه کوره های آدم سوزی سازند و یا به کیویتس های سرزمین کنعان اعزام دارند.

محقق فوق می افزاید:

روچیلدها خوب می دانند که اسرارشان را چگونه حفظ کنند، چنانکه راز ملاقات های خویش را طی دو جنگ جهانی به کمال حفظ کردند: آری، آنگاه که از اطریش و فرانسه و انگلستان گرد هم می آمدند تا در انجمن های خانوادگی و از فراز گیلان های شامپانی بر مردم اروپا که در جاهایی دیگر - که از لحاظ آنها در حکم جاهایی در سیاره ای دیگر بود - خونشان ریخته می شد خیره شوند و نقش ها و حوزه های نفوذ را تقسیم کنند و به حساب سود خود برسند.

اگر توجه کنیم که یک سال پیش از به قدرت رسیدن هیتلر، یهودیان تنها ۱۹ درصد جمعیت فلسطین را تشکیل می دادند و

و وزیر امور خارجه موافق شناسائی اسرائیل هستند، من حرفی ندارم. «
بنابراین مبلغ ۴۰۰/۰۰۰ دلار پرداخت شد.

دومین دوران رسوخ صهیونیسم در ایران با ورود شاپور ریپورتر
آغاز گردید که به عنوان **عامل لرد روچیلد سوم** و **اینتلینجس سرویس**
بریتانیا به تعیین کننده ترین چهره جاسوسی غرب در دربار پهلوی بدل
شد. **پیتر رایت** می نویسد:

لرد ویکتور روچیلد با استفاده از دوستی اش با شاه ایران و اداره
برخی از عوامل جاسوسی در خاورمیانه که آنها را برای **دیک وایت** (رئیس
کل MI-6) و بطور شخصی کنترل می کرد، مانند سر ریپورتر که رل
تعیین کننده ای در عملیات خاورمیانه ای ر سال های دهه ۱۹۵۰
داشت، روابط خود را با دستگاه اطلاعاتی انگلستان حفظ می کرد.

همانطور که ملاحظه می شود، پیتر رایت از شاپور ریپورتر به
عنوان یک چهره مستقل اطلاعاتی که در رابطه با **لرد ویکتور روچیلد** عمل
می کرد و ارتباطات او با **MI-6** از طریق روابط شخصی روچیلد و رئیس
کل **MI-6** تأمین می شد، یاد می کند. این شیوه ارتباط به وضوح نشان
می دهد که در واقع شاپور ریپورتر پیش از آنکه مأمور اینتلینجس سرویس
باشد، عامل درجه اول « سرویس اطلاعاتی صهیونیست ها » به رهبری لرد
روچیلد سوم بوده است؛ هرچند به دلیل آمیختگی صهیونیسم با سرویس
های جاسوسی غرب تفاوت اساسی میان عملکرد آنان نمی توان غائل شد
و سازمان امنیت ایران (ساواک) هم توسط سیا و این عوامل پایه گذاری
شد که در پیروزی انقلاب نیز فعال بودند و تأسیس واواک و ساواما از نتایج
بعد از انقلاب آن است.

ادامه دارد ...

منابع:

- بایگانی وزارت خارجه آمریکا
- بایگانی وزارت خارجه انگلیس
- بایگانی وزارت خارجه فرانسه
- کتاب پدر و پسر
- کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی
- روزشمار تاریخ ایران

**فرزندان ایرانزمین در تکثیر و پخش این نشریه ما را یاری خواهند کرد.
کمک های مالی خود را به نام PARS به شماره حساب زیر ارسال دارید.**

IBAN : FR76 1027 8060 3100 0200 8534 190
Organisation PARS
B.P 6593
75065 Paris Cedex 2 - FRANCE
www.sazmanepars.org
Email : sazmanepars@wanadoo.fr
Info-iran@wanadoo.fr

روچیلدها و سلطنت پهلوی

بررسی اجمالی که از امپراتوری نامرئی روچیلدها و سیطره آنان بر
شئون سیاسی و اطلاعاتی و اقتصادی و فرهنگی دنیای غرب ارائه
شد، جایگاه تعیین کننده صهیونیسم را در تنظیم سیاست های خاورمیانه
ای قدرت های اصلی غرب (آمریکا، انگلیس و فرانسه) نشان می دهد.
استراتژی صبورانه روچیلدها به منظور تأسیس « تمدن بزرگ یهود » در
خاورمیانه از نیمه قرن نوزدهم آغاز شد و در انطباق با سیاست های
استعمار و امپریالیسم غرب به سوی هدف خود گام هایی خاموش و
سنجیده برداشت. به اعتقاد ما، ایران در استراتژی روچیلدها جایگاه اساسی
داشت و لذا می توانیم صعود سلطنت رضاخان را گامی از سوی صهیونیسم
به منظور تأمین شرایط لازم برای تأسیس « تمدن یهود » در خاورمیانه
ارزیابی کنیم. این گام توسط اردشیر ریپورتر، سر جاسوس انگلیس در ایران،
به فرجام رسید. همزمان در خاورمیانه عربی نیز رژیم های پوشالی و خلق
الساعه تأسیس گردید. در بطن این محیط مناسب بود که توسط روچیلدها
اسکان یهودیان فقیر اروپا در فلسطین توسعه یافت و سرانجام در سال
۱۹۴۸، با مداخله آمریکا و انگلیس تحت پوشش سازمان ملل به تأسیس
دولت اسرائیل، به عنوان کانون اولیه « تمدن بزرگ یهود » انجامید. با
تأسیس دولت اسرائیل، عوامل ایرانی بریتانیا در ایران به سود اسرائیل وارد
صحنه شدند:

در ۱۹۴۸ که دولت اسرائیل تأسیس شد، ایران به یهودیان عراقی
که برخلاف یهودیان ایرانی مورد سرکوب قرار گرفته بودند اجازه داد از
طریق ایران به اسرائیل فرار کنند. در این هنگام یکی از وظایف اصلی
موساد، سرویس جاسوسی اسرائیل، که مهاجرت یهودیان به اسرائیل را
تسهیل کند. دولت ایران به مأموران موساد اجازه داد در تهران فعالیت
کنند، یعنی به عبارت دیگر از بدو تأسیس دولت اسرائیل، ایران از اعراب
حمایت لفظی می کرد و به اسرائیل کمک پنهانی می داد. ایم یک طرح
بادوام بود ... از اسناد بایگانی اسرائیل معلوم می شود که ... اسرائیل شناسائی
دو فاکتوری خود را (در دی ماه ۱۳۲۸ - ژانویه ۱۹۵۰) با پرداخت رشوه
قابل توجهی به **محمد ساعد** نخست وزیر وقت ایران به دست آورد.
مذاکرات را از جانب دولت اسرائیل یک آمریکایی که هنوز در پرونده ها
فقط « آدم » شناخته می شود و با **موساد** همکاری داشته است رهبری
می کرد. او ضمناً یک تاجر ایرانی را می شناخت که با نخست وزیر دوست
و « شریک تجارتي » بود. از طریق این شخص نخست وزیر مطالبه
۴۰۰/۰۰۰ دلار کرد تا موافقت هیئت وزیران را جلب و شاه را متقاعد
سازد که شناسائی دوفاکتوری اسرائیل خدمت به منافع ملی ایران است ...
از قراری که به اسرائیلی ها گزارش دادند شاه گفته بود: « اگر نخست وزیر

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروند خواهند آورد.